

زندانی



... باز در این مکان، در نام خداوند عیسی، تا از کارهای بزرگ و مهیبهی که تو از پیش به جا آوردی، بشنویم. و اکنون در انتظاریم، همین کار به ایمان ما می‌افزاید و ما را مسح می‌کند تا باور داشته باشیم که مسئلت‌هایی که امشب بلند کرده‌ایم، عطا خواهد شد. تو از تمام درخواست‌های آنها آگاهی. و خداوند، به طور ویژه برای آن عزیزی که در آستانه‌ی مرگ هستند، دعا می‌کنیم. به جان آنها آرامی عطا کن، چنانچه از آن بی‌بهره‌اند. تن آنها را شفا بده. خداوند این را عطا کن.

۲ گردهمایی ما را برکت بده. خداوند، دعا می‌کنیم، در این جلسه‌ی دعای چهارشنبه شب گرد هم آمده‌ایم و می‌دانیم که هر جا دو نفر یا بیشتر جمع شوند، تو با ما خواهی بود. و ای خداوند از تو می‌طلبیم که امشب کلام خود را به ما ببخشی. خداوند با ما سخن بگو و ما را به شکلی ویژه دلگرم نما تا بدانیم چطور خود را برای دیدن آن زمان پر جلال که منتظرش هستیم، آماده سازیم زیرا ایمان داریم که بازگشت خداوند نزدیک است.

۳ به خاطر عزیزی که به کشف ایمانی که برایشان گرانبهاست نائل شده‌اند و ارزش آن را می‌دانند، از تو سپاسگزاریم. برای جلسات در پیش رو سپاسگزارت هستیم زیرا می‌دانیم و ایمان داریم که تو عمل خواهی کرد. خداوند ما نیز همچون روزگاران کهن در انتظاری پر جلال به سر می‌بریم، باور داریم که زمان بر در است، آن هنگامه‌ای که تو روزنه‌های آسمان‌ها را بگشایی و وعده‌هایی که خدا برای زمان واپسین داد را محقق سازی.

۴ اکنون ای خداوند از تو می‌طلبیم با همه‌ی عزیزان از تمام ملل باشی زیرا شنیدیم که امروز عزیزان بسیاری در همه جا نیازهایی دارند. خداوند، مسئلت‌هایشان را عطا کن. و دعا می‌کنیم تا حرکت دست عظیم خدا در سراسر جهان، در میان آنانی که منتظر این امور شگرف هستند را ببینیم.

۵ گناهان ما را ببخش. خداوند عزیز ما را با روح و کلامت تنبیه و اصلاح کن، باشد که بتوانیم خود را هماهنگ سازیم، خادمی مطیع باشیم، خادمی فرمانبردار، سرسپرده‌ی اراده‌ی خدا. عطا کن که به یاد بیاوریم و در قلب خود در رفتار و کردار مسیحیان اولیه تأمل کنیم. در صورتی که با افرادی که شخصاً در گذشته با تو ارتباط داشتند، ملاقات می‌کردیم، با چگونه شخصیت‌هایی روبرو می‌شدیم. بی‌گمان در چهره‌های منور آنها ایمان و شادی موج می‌زد. به راستی که زندگیشان تجلی کلام زنده خدا بود و هرگاه در میان مردم حاضر می‌شدند و راه می‌رفتند در حکم «رساله‌های نوشته شده، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان» بودند. خدایا، عطا کن که باز چنین شود.

۶ خداوند، باشد که در زندگی خود چنان سرسپرده‌ی تو باشیم که روح‌القدس در ما زندگی کند، از طریق ما صحبت کند. باشد همواره به یاد داشته باشیم که حین

راه رفتنمان در خیابان و هنگام مرادده با دنیا همزنگ جماعت نشویم. ای خداوند، ما با کنار رفتن به مردم راه می‌دهیم تا به جایگاه مشروع خود بر این کره‌ی خاکی نائل شویم. با این علم که نمایندگان جهان دیگری هستیم، در گوشه‌ای می‌مانیم. پروردگارا، ما را ملوکوتی است که به زودی در قدرت برقرار خواهد شد. و پادشاه بزرگ ما به زودی خواهد آمد و بر همه‌ی سلطنت‌هایی که در قلمرو جاودانه‌اش می‌باشند فرمان خواهد راند. و شهریار بزرگ ما فرمانروایی و پادشاهی خواهد کرد؛ ما اینجا بر روی زمین هزار سال همراه وی شده سپس تا ابد با وی خواهیم بود.

۷ خداوند با چنین باوری اکنون منتظر دریافت پاسخ دعا‌های خود هستیم. به اعتراف خود چشم می‌دوزیم. اگر کاری انجام داده‌ایم یا چیزی گفته‌ایم یا هر آنچه که مخالف اراده‌ی تو بوده، بگذار خون عیسی مسیح ما را پاک سازد.

۸ ای خداوند، ما را هدایت کن، چنانچه آن خواهر امشب در مورد خود و همسرش در راه شیکاگو گفت. خداوند خدا، عزیزان را به مکانی هدایت کن که بتوانی آنها را به کارگیری، باشد برای کسانی که در تاریکی در پی چیزی هستند، آنانی که خداوند عیسی ما را نمی‌شناسند، همچون پرتوهای نور باشند. اینک این جلسه را به دستان تو می‌سپاریم و به کلام اصلاحگر تو گوش جان می‌سپاریم باشد در یابیم چطور برای آن ساعت پر جلال آماده باشیم، این را در نام عیسی طلبیدیم. آمین.

افضای خالی بر روی نوار. اظهارات برادر نویل - گروه تألیف.]

خداوند به شما برکت دهد. برادر از شما سپاسگزارم.

۹ کمی برایم غافلگیر کننده بود. خانه که بودم به خود گفتم اگر واقعاً ضروری نباشد که به جایی بروم، از ماندن در خانه و عدم مشارکت در جلسه‌ی دعا پشیمان خواهم شد. در واقع سرزده آمدم، من و خانواده برای آمدن برنامه‌ریزی نکرده بودیم. پس به محض رسیدنم، دوباره به راه افتادم. و به خود گفتم: «به جلسه‌ی دعا می‌روم.» و همسر من حتی فرصت آماده شدن برای آمدن نداشت زیرا از آمدن من بی‌خبر بود.

۱۰ خوب، از شنیدن شهادت آن خواهر در اینجا و آن برادر درباره‌ی آن روشنایی در کالیفرنیا جنوبی یا کالیفرنیا شمالی خوشحالم، جایی در گرینویل بود، درست است؟ [خواهری پاسخ می‌دهد: «خیر. پاینز جنوبی.» - گروه تألیف.] پاینز جنوبی. بله.

۱۱ امروز برادر لی وایل اینجا بودند. در جلسه‌ی تعمیدی که امروز برگزار شد، ایشان را تعمید دادم. برادر لی وایل، چنانکه می‌دانید، یکی از خادمان آنجا، برادر پارکر توماس. چیزی که رخ داد...

۱۲ زمانی را به یاد می‌آورم که سایه‌ای خواهری را فراگرفته بود. خواهر، این تأیید بزرگی بود از آنچه... روح‌القدس اجازه می‌دهد گاهی ما آن چنان پیش رویم تا ایمان ما سنجیده شود، تا ببینیم چه... و ایمان دیگران در آزمایش قرار گیرد. سخن از هنگامی است که چیزی در برابر دیدگان ما نمایان می‌شود و امری را می‌بینیم و آن را به زبان می‌آوریم ولی دیگران نگاه می‌کنند و نمی‌بینند و می‌گویند چنین چیزی آنجا نیست. آیا ملاحظه می‌کنید؟ اما چیزی آنجا هست.

۱۳ حال، کسی نتوانست آن روشنایی که بر فراز پولس قرار گرفته بود را ببیند اما آن آنجا بود. کسی به غیر از یحیی فرود آمدن آن کبوتر از آسمان، در آن روشنایی و آن هیئت که بر فراز سر عیسی معلق ماند را ندید. اما آنجا بود. آیا ملاحظه می‌کنید؟

۱۴ و سپس هنگامی که در مورد آن روشنایی چنان ستون آتشین با مردم سخن می‌گفتم، این امر برای احدی باورپذیر نبود. اما چشم مکانیکی دوربین آن را نمایان ساخت.

گفتنی است که روح پلید روحی تاریک است.

۱۵ به زندگی ما می‌ماند، ما سایه‌هایی بیش نیستیم. چنین هستیم، اگر روشنایی هستیم و به راستی این توصیف زبینه‌ای ماست یعنی اگر روش زندگی ما با روشنایی روز هماهنگ است، بی‌گمان در روشنایی سلوک خواهیم کرد.

۱۶ به این می‌ماند که روز هنگام به بیرون بنگرید و بگویید: «آفتاب را می‌بینم.» شما تنها سایه‌ی خورشید را می‌بینید. این بازتابی از خورشید است. خود خورشید نیست بلکه اثباتی بر وجود خورشید است.

۱۷ به عنوان مثال دیدن شما عزیزان که اینجا نشسته‌اید، خود را باد می‌زنید و صحبت می‌کنید، بدان معناست که زنده هستید اما این تنها سایه‌ای از زندگی است.

۱۸ در واقع هنگامی شی‌ای سایه به وجود می‌آورد که در خود تاریکی داشته باشد. متوجه می‌شوید؟ بدین مفهوم که برای به وجود آمدن یک سایه باید میزانی از تاریکی و میزانی از روشنایی وجود داشته باشد. نمی‌تواند تاریکی مطلق باشد یا روشنایی مطلق. هرگاه سخن از تاریکی می‌شود منظور تاریکی مطلق است. هنگامی که سخن از روشنایی می‌شود بدین مفهوم است که سایه‌ای نیست، چیزی نیست که سایه ایجاد کند. ولی از آمیختگی تاریکی و روشنایی سایه تشکیل می‌شود.

۱۹ پس در حقیقت ما سایه‌های روشنایی هستیم. اکنون شما بازتاب دهنده‌ی زندگی‌ای هستید که جایی منشایی دارد. اگر این امر درباره‌ی شما صدق می‌کند و پیرو مسیح هستید، پس وجود چنین سایه‌ای صرفاً اثبات‌کننده‌ی این امر است که جایی کیفیتی از زندگی پیدا می‌شود و آنجا نامیرا هستید زیرا که زندگی کنونی با مرگ عجین است. آیا این امر برای شما روشن است؟ ولی تنها مانند یک سایه است زیرا شما زنده‌اید، موجودی متحرک، برخوردار از توان دیدن، تفکر، حرکت، صحبت کردن، و بهره‌مند از حواس پنجگانه‌ی تن هستید. اما چنانچه می‌دانید اینها همه فانی هستند. و با مشکلات بی‌شماری دست و پنجه نرم می‌کنید. آگاهید که این تنها می‌تواند... دقت کنید، این تنها در حکم بازتابی است که نشان می‌دهد که زندگی با مرگ عجین شده است.

۲۰ زندگی جسمی میراست. ولی با انعکاس روشنایی آسمانی در همین زندگی فناپذیر، در واقع بازتاب‌دهنده‌ی زندگی جاوید و به سخنی خود خدا هستید. آنگاه هنگام مردن، شما نزد آن روشنایی بازمی‌گردید و بس زیرا این همان امری است که منعکس کرده‌اید.

۲۱ اگر از دنیای تاریکی هستید، همان را بازتاب می‌دهید و جز رفتن به سوی تاریکی راه دیگری ندارید. ملاحظه می‌کنید؟ پس ما اینجا در حکم یک بازتاب هستیم. بنابراین بر ما روشن است که به همان سان که روح القدس بازتاب‌دهنده‌ی فروغ و زندگی الهی است، مرگ هم بازتاب‌دهنده‌ی ظلمت است.

۲۲ و هر دو هستند. فرد... قصد داریم تا پایان هفته، شاید تا یکشنبه آن عکس کوچک را در اندازه بزرگ چاپ کنیم تا چنین بر روی تابلو اعلانات نصب شود.

۲۳ همان جایی که عکس شما بر روی آن نصب شده است، بر روی تابلو اعلانات نمی‌دانم به آن توجه کرده‌اید یا خیر. و سپس...

تقریباً یک هفته پیش در چهارچوب سفری میسیونری به جامائیکا رفته بودم... نوارها را به سراسر دنیا می‌فرستیم. و مهرهای هفتگانه به... دور دست‌ها تا قلب جامائیکا تا پس‌کرانه‌های آن سرزمین رسید. آنجا پشت کوه آبی همه چیز بسیار بدوی است. آن بومی‌ها، گاهی یک دستگاه ضبط صوت دارند که ما در اختیارشان گذاشته‌ایم. باید درست مانند گرامافون‌های قدیمی ویکترولا آن دستگاه را کوک کرد تا صدا پخش کند و هر چند دقیقه یکبار باز باید آن را کوک کرد.

۲۴ این گروه یک-یک باتری کوچک داشتند... یک باتری شش ولتی یا چیز دیگر که دستگاه ضبط صوت را به کار می‌انداخت. آنها همه به اتفاق نشسته بودند، کمابیش به تعداد حاضران امشب، به گمانم به مهرهای هفتگانه گوش می‌کردند. و هنگامی که سخن می‌گفتم آنها متوجه شدند که همان ستون آتشین وارد اتاق شد و چرخید و بر بالای دستگاه ضبط صوت معلق ماند. آنها رفتند و دوربینی برداشته و از آن عکس گرفتند. همان خود او بر فراز آن معلق بود. حال ما آن عکس را بزرگ می‌کنیم پس می‌توانیم آن را بر روی تابلو اعلانات نصب کنیم تا بتوانید آن را ببینید.

۲۵ به خاطر فیض خدا سپاسگزاریم که وارد... که ما را در این روزگار وارد حضور خدا کرد. پس به خاطر چیزهای بسیار شکرگزاریم.

۲۶ اینک به گمانم باید به اینجا نگاهی انداخته و ببینم آیا چیزی خواهم یافت، یادداشت، نوشته یا چیز دیگری که در موردش موعظه کرده باشم. یا موضوعی پیدا کنم... خوب، اینجا، همین‌جا انتهای کتاب چند موضوع یادداشت کرده‌ام. اگر یکی از آنها را پیدا کنم چه بسا حینی که دعا می‌کنیم خداوند به من موردی ببخشد تا درباره‌ی مسئله‌ای سخن بگویم.

اکنون منتظر امور شگرفی برای یکشنبه هستیم.

۲۷ در مورد آن در پیغام‌ها صحبت کرده‌ام. و یکشنبه با مبحث «چرا نزد من فریاد برمی‌آوری؟ با قوم سخن بگو و پیش برو.» شما را برای مدت طولانی اینجا نگه می‌دارم.

۲۸ حال یکشنبه جلسه‌ی شفا داریم و در آن مناسبت برای بیماران دعا خواهد شد. اکنون که صحبت از بیماران شد، زمانی که برای بیماران دعا می‌کنیم چنانچه شفا نیافتند، یقیناً دلیلی وجود دارد. اگر خداوند بخواهد، قصد دارم همچنین یکشنبه صبح سخنرانی کوتاهی داشته باشم. سپس یک جلسه‌ی شفا برگزار خواهم کرد و برای

همه دعا خواهیم کرد. بیلی پل یا دیگر عزیزان بامداد یکشنبه کمابیش ساعت هشت و نیم، هنگام باز شدن درهای کلیسا اینجا حضور خواهند داشت تا هنگام ورود عزیزان کارتهای دعا را توزیع کنند.

۲۹ و آنگاه سعی خواهیم کرد، ایمان دارم خدا کمی در مورد دلایلی که افراد به خاطر آنها شفا را دریافت نمی‌کنند، برایم روشنگری کرده است. به-به اعتقاد مشکل اینجا است که مقوله به درستی درک نشده است. و فکر می‌کنم اگر خداوند بخواهد، چه بسا بامداد یکشنبه در این مورد صحبت کنم.

۳۰ اینک جلسه‌ی دعای چهارشنبه شب، جلسه‌ای کوتاه است که مانند همیشه به اتفاق به جهت جمع می‌شویم و با هم مشارکت داریم.

۳۱ گاهی اوقات، به این می‌اندیشم که بزرگترین معضلی که امروزه با آن روبرو می‌شوم، عدم صداقت نسبت به آنچه باور داریم، است. آیا ملاحظه می‌کنید؟ دقت دارید؟ اگر خدا در روزگار جان‌وسلی، در آن عصر همان کارهایی را انجام داده بود که امروز انجام می‌دهد، چه چیزی به بار می‌آورد؛ در روزگار مارتین لوتر یا دیگران چطور؟ کارهایی که خدا در برابر دیدگان ما انجام می‌دهد را هم کلیسا، هم روح‌القدس، هم علم اثبات می‌کند، این امر درباره‌ی هر کار الهی صدق می‌کند، لایه حساس روی فیلم عکاسی باید آن را تشخیص دهد. و اینجا کلام خدا آن را اعلام می‌کند و پیش از محقق شدن آن را بازگو می‌کند. و هم اینک او وارد عمل می‌شود و نبوت می‌کند و چنین نشان می‌دهد که هر گفته‌ی الهی، دقیقاً در همان کیفیتی که اعلام شده بود، محقق خواهد شد. و شگفتا که با این وجود باز چنین منفعل می‌شویم، گویی باز درگیر پرسش‌های خود هستیم. «آیا این در مورد من نیز صحت دارد؟ آیا این امر به راستی سراسر کلیسا را دربرمی‌گیرد؟» فکر می‌کنم که در جلسه‌ی بامدادی یکشنبه سعی کنم جهت کمی روشنگری در این زمینه قواعد و اصولی را عنوان کنم.

۳۲ اکنون امشب به مطلبی اشاره می‌کنم که پیش از آمدنم به اینجا دریافتم. با خود اندیشیدم: «اگر آنجا باشم، چه بسا برادر نوبل اتفاقی بگوید: برخیز و صحبت کن. و سپس بنشینند؟» ملاحظه می‌کنید؟ به خود گفتم: «بهتر است چند نگاشته‌ی مقدس یادداشت کنم.» خوب می‌دانم او برادری دوست‌داشتنی است و ما قدرانش هستیم.

۳۳ پیش از دعا برای کلامی که بازگو می‌شود، می‌خواهم حضور برادری را اعلام کنم. در حال حاضر نام ایشان را به یاد ندارم، دو برادر گرامی. آنها اینجا حضور دارند، از دوستان من هستند. آن... به عنوان خادمان و مبشران در این حصاد حضوری فعال دارند. عزیزان از طریق نوارها این پیغام‌ها را شنیده‌اند. این دو یار جوان از فرقه‌های مختلف کلیساها می‌آیند. و این آقای جوان یعنی یکی از آن دو به قدری مشتاق است که در واپسین لحظات با هواپیما خود را به توسان رساند، جایی که سلسله جلسات ما به پایان خود می‌رسید. به نظرم در ضیافت صبحانه بازرگانان بودم. و این یار جوان، این دوست جوان عزیز خود را به آنجا رساند. و او...

۳۴ این دو عزیز اهل کانزاس هستند. و تمام این راه را تا اینجا پیموده‌اند تا آنها را عقد کنم. این حرکت برایم ارزشمند است. خوب تصور کنید چنین عزیزانی به دعای

شما ایمان دارند، باور دارند که خدا می‌شنود و پاسخ می‌دهد، جوانانی هستند که بدین شکل زندگی مشترک خود را آغاز می‌کنند. و هنگامی که به اینجا رسیدند تا آنها را عقد کنم یعنی دیروز متوجه قانون ایالت ایندیانا شدیم، اینکه حتی با داشتن جواب آزمایش خون باید سه روز پیش از ازدواج اینجا در این ایالت منتظر بمانند. با این توصیف، تا جمعه صبح امکان برگزاری مراسم ازدواج عزیزان نیست.

۳۵ و از برادرمان که آنجا در انتها هستند، دعوت می‌کنم که برخاسته خود و دختر خانم نازنین را به ما معرفی کنند و همچنین برادر کناری خود را.

۳۶ [برادر می‌گوید: «برادر برانهام سپاسگزارم. حضور در اینجا باعث افتخار است. من برادر را اگر اونیل از آرکانزاس هستم، به عنوان مبشر خدمت می‌کنم، اعلام می‌کنم که: «عیسی نجات می‌دهد، شفا می‌دهد، با ایمان به عیسی...؟... آنچه که همواره اعلام می‌کنم...؟... این دختر خانم پاتریسیا براون نامزد هستند. قرار است روز جمعه ازدواج کنیم. این آقا نیز همکارم هستند، با ایشان در کنار هم در حصاد ملکوت خدمت و مژده‌رسانی می‌کنیم، ایشان برادر رونی هانت هستند. و این دختر خانم هم کارول نامزد ایشان هستند...؟... حضورمان امشب در اینجا مایه‌ی سرافرازی است. - گروه تألیف.]

۳۷ بسیار سپاسگزارم. با تمام قلب برای این سفیران جوان مسئله‌ی می‌کنیم که برکات الهی در کار خدمت خداوند عیسی همراه آنها باشد و حدود آنها را وسیع گرداند. دقت کنید، در حالی که منتظر بازگشت خداوند هستیم دیدن چنین مردان و زنان جوانی که خدمت به مسیح را قلب خود نهادینه کرده‌اند و ملاحظه‌ی پیشرفت آنها برایم تفکربرانگیز و مسرت‌بخش است. خواهران و برادرانم، خداوند به دولت‌مندی به شما برکت دهد.

۳۸ حال بیابید به سراغ کتاب کوتاهی برویم که تا کنون در زندگی‌ام در موردش موعظه نکرده‌ام. و این کتاب بسیار... تنها یک باب دارد، منظورم کتاب فلیمون است. و یک...

۳۹ کمی خون ایرلندی در رگ‌هایم جریان دارد و میله‌ای فلزی پشت دندان‌های پایین خود دارم تا آنها را به عقب برگرداند. گاهی اسامی که به درستی می‌دانم را خوب تلفظ نمی‌کنم. و گاهی هم به خاطر کم بودن سطح تحصیلاتم، نمی‌توانم آنها را به درستی تلفظ کنم. پس کسی از آن آنها گفت «فلیمون» که فکر می‌کنم تلفظ آن کاملاً درست است.

۴۰ حال قصد دارم تنها یک یا دو واژه از نخستین آیه را برگیرم.

پولس، زندانی مسیح عیسی...

۴۱ و اگر خدا بخواهد، عنوانی که برای امشب در نظر گرفته‌ام چنین است: زندانی.

۴۲ اکنون تصور اینکه پولس خود را یک زندانی بداند، سخت است. شگفتا مردی که هم آزاد زاده شده و هم پر از روح‌القدس بود، باز چنین خویشتن را «زندانی» می‌خواند.

۴۳ و حال ما می‌دانیم که او هنگام خطاب به قرنتیان، می‌گوید: «پولس، رسول عیسی مسیح.» و جای دیگر هنگامی که تیموتائوس و دیگران را مخاطب می‌سازد، «پولس، به

اراده‌ی خدا، خادم عیسی مسیح.» ولی حال وقتی اینجا خطاب به فلیمون می‌نویسد، چنین می‌گوید: «پولس، زندانی عیسی مسیح.» دوست دارم شبی در باب «پولس، رسول» سخن بگویم. در باب «پولس، خادم» سخنرانی کنم. در ادامه از «پولس، زندانی» بگویم.

۴۴ ولی امشب با توجه به اینکه پرداختن به یکی از موضوع‌ها در قالب موعظه ساعت‌های بسیار به خود اختصاص خواهد داد، تمایل دارم جستار امشب ما «پولس، زندانی» باشد و چنین عنوانی برمی‌گزینم: زندانی.

حال یک لحظه سرهای خود را خم کنیم.

۴۵ خداوند عیسی، هر انسان توان فیزیکی و جسمی ورق زدن کتاب مقدس را دارد اما تنها روح‌القدس می‌تواند آن را تفسیر کند و معانی آن را روشن سازد. ما از آن یگانه می‌خواهیم که اینک بیاید و ما را مدد فرماید تا آنچه در بخش تحیات آمده را دریابیم، آنجا که پولس، آن نبی بزرگوار و توانمند خود را «زندانی» می‌خواند. باشد که روح‌القدس این را برای ما مکشوف سازد حینی که منتظرش هستیم، در نام عیسی مسیح. آمین.

۴۶ هم اکنون می‌توانیم تصور کنم چگونه پولس هنگام نگارش این رساله به فلیمون به عنوان یک زندانی در گوشه‌ای از زندان، در سیاهچال شهر نشسته بود. پولس با توجه به موقعیت خود مفهوم این واژه را به خوبی می‌دانست. میله‌ها او-او را احاطه کرده بودند. آزادی او از زندان بستگی به اقدام فردی غیر از خودش بود. پس مفهوم زندانی بودن را به خوبی درک می‌کرد. ولی با این حال باز معتقدم که آن رسول با کاربرد این واژه خواست اندکی... او با چنین توصیفی چیزی فراتر از موقعیت مقطعی مدنظر داشت، البته درست است که از نظر فیزیکی، در گوشه‌ای از آن زندان بود. بیشتر بدین معتقدم که این کنایه‌ای است از موقعیت خود به عنوان کسی-کس، کسی-که روح و اراده‌ی او در قید و اسارت عیسی مسیح بود.

۴۷ خوب با توجه به اینکه ما با برخورداری از اراده‌ای آزاد به دنیا آمده‌ایم، به دلخواه هر تصمیمی می‌گیریم. خدا که عادل است چنین ترتیب داد زیرا یا باید تمام انسان‌ها را بر یک پایه جا می‌داد یا انسان خطاکار را بر پایه‌ی... یا انسان نخست را بر پایه‌ای نادرست، اینکه او را از صفت آزادگی برخوردار ساخت. ملاحظه می‌کنید؟ امشب ما درست مانند آدم و حوّا هستیم. هیچ تفاوتی نیست. خوبی و بدی مقابل هر یک از ما قرار دارد. همین‌طور زندگی و مرگ، پس در جایگاهی هستیم که انتخاب کنیم؛ این شما هستید که برمی‌گزینید. دقت می‌کنید؟

۴۸ آدم و حوّا همین کار را کردند ولی در گزینش خود به بیراهه رفتند. خوب، به همین دلیل کل نژاد، تمام نسل بشریت را تسلیم حکم مرگ کردند.

۴۹ سپس خدا در کسوت بشری فرود آمده چنین مرگ را برگرفت و جزای حکم مرگ را پرداخت تا... خاصانش که تمنای آزادی داشتند، از بند آزاد شوند.

۵۰ حال چنانچه او برخوردی متفاوت از آنچه با آدم و حوّا داشت با ما داشته باشد و ما را از مسیری بگذرانند و بگویند: «در هر صورت چه بخواهید، چه نخواهید، شما را رستگار خواهیم ساخت.» آنگاه باید گفت که آدم و حوّا را بر پایه‌ای نادرست قرار داد. ولی امروز هریک از ما باید میان مرگ و زندگی دست به گزینش زند. این کاری است که بر ماست.

۵۱ چنانچه هم اینک عنوان کردم، کیفیت روشنایی چیزی را نشان می‌دهد، کیفیت زندگی شما نشان می‌دهد که کدام سو هستید. به ادعای شما مبنی بر اینکه کدام سو هستید، اهمیتی نمی‌دهم. اعمال و کردار روزانه‌ی شما هویت شما را می‌نمایند. این ضرب‌المثل قدیمی را شنیده‌اید که می‌گوید: «زندگی شما به قدری سر و صدا دارد که نمی‌توانم صدای شهادت شما را بشنوم.» توجه می‌کنید؟ اعمال و کردار شما بسیار پر سر و صداست.

۵۲ همواره فریاد زدن و پریدن را باور داشته‌ام. اما همیشه گفته‌ام «بالتر از سطح زندگی خود بلند پروازی نکنید زیرا همین امر بر دنیا محرز می‌شود.» متوجه می‌شوید؟ پس درست است که به اندازه‌ی سطح زندگی خود بلند پروازی کنید، نه بالاتر زیرا کسی هم هست که زندگی شما را رصد می‌کند. و حال هرگاه...

۵۳ عده‌ای حاضر به شرکت در جلسات کلیسایی نیستند. بسیاری از افراد-افراد چنین تمایلی ندارند. شماری از کسانی که نمی‌آیند افراد صادقی هستند. به حدی در فضای کلیسا فساد هست که آنها حاضر به شرکت در جلسات نیستند زیرا نمی‌خواهند با چنین چیزی سر و کار داشته باشند. و در بیشتر موارد نمی‌توان مردم را به خاطر این رفتارشان سرزنش کرد. دسته‌ای از مردم خود را مسیحی می‌خوانند. ولی همان افراد بزرگترین سنگ لغزشی هستند که دنیا به خود دیده است، همان مردان و زنانی که به زبان معترفند که مسیحی می‌باشند اما سبک زندگیشان با ادعایشان سازگار نیست. کاملاً درست است.

۵۴ و اینجاست که سخن از سرخوردگی در روز داوری است. بلی، پیداست که گنهکار، قاچاقچی مشروب‌خوار، قمارباز، زناکار با شنیدن اعلام حکم: «وارد آتشی شوید که خاموشی نمی‌پذیرد.» سرخورده نخواهند شد. بلکه آقایی که سعی دارد خود را پشت یک اعتراف مذهبی پنهان کند، اوست که در روز داوری سرخورده خواهد شد. ملاحظه می‌کنید؟ آنکه ادعای پیروی از مسیح را دارد در حالی که زندگی‌اش چیز دیگری است. برای چنین فردی بهتر آن بود که اصلاً اعتراف نمی‌کرد، هرگز سلوکی را آغاز نمی‌کرد تا اینکه سلوک خود را آغاز کند ولی در ادامه سبک زندگی دیگری در پیش گیرد. در واقع چنین شخصی بزرگترین سنگ لغزش موجود است، کسی که با-با وجود ادعای پیروی از مسیح سبک زندگی متفاوتی در پیش می‌گیرد.

۵۵ هرگز میزان قدرتی که برای انجام معجزات دارید را ملاک سنجش زندگی خود قرار ندهید. همچنین با میزان دانش کتاب مقدسی خویش خودسنجی نکنید. درست‌تر آن است که به گذشته‌ی خود نگاه کرده و با بررسی نوع میوه‌ای که زندگی کنونی شما به بار می‌آورد، به ارزیابی بپردازید. آیا می‌بینید؟

۵۶ چندی پیش در جلسه‌ی بازرگانان در فینیکس آریزونا در باب بازتاب دادن عیسی، بازتاب زندگی مسیحی سخنرانی کردم. گفتم که جایی در همین حوالی در کنتاکی به دنیا آمدم که منطقه‌ای بسیار بدوی است و به طور خاص در زمان کودکی‌ام چنین بود. و آن پسر بچه خانه‌ای به سبک خانه‌هایی که در اینجا داریم، نداشت، فضایی که زنان زیبا باید خود را در آینه‌هایی که در جای جای خانه نصب شده، نگاه کنند تا موهای خود را خوب بپاریند و به کارهایی از این دست سرگرم شوند. اما آن پسر بچه تنها یک آینه‌ی کوچک داشت، تکه آینه‌ای که روی درخت بیرون خانه نصب شده بود، جایی که میزی برای شستشو قرار داشت و مادر و پدرش آنجا خود را می‌شستند و موهای خود را شانه می‌کردند و کارهایی از این دست و چنین از آن قطعه کوچک آینه قدیمی آویزان بر درخت استفاده می‌کردند.

۵۷ در واقع خانه‌ای که ما داشتیم چنین بود. اگر یکی از ما بچه‌ها می‌خواست خود را در آینه ببیند باید رفته و جعبه‌ای می‌آورد و بالای میزی می‌رفت که برای شستشو به کار می‌رفت، سپس خود را در آن قطعه آینه قدیمی می‌دید که من خود آن را از زباله‌دانی پیدا کرده بودم. البته در آن زمان در کنتاکی نبودم. در ایندیانا بود، جایی در همین نزدیکی که در یوتیکا پایک واقع است.

۵۸ با این توصیف آن بچه هیچ‌گاه آن طور که باید خود را ندیده بود. روزی برای دیدن مادر بزرگ خود وارد شهر شد. و در... دور تا دور اتاق را طی کرد، اتفاقاً در خانه‌ی مادر بزرگ آینه‌ی بسیار بزرگی روی در نصب شده بود، پس هرگاه آن پسر بچه دور تا دور اتاق می‌دوید پسر بچه‌ی دیگری را مقابل خود می‌دید. و این پسر بچه می‌دوید، او هم همان طور. پس او با خود فکر کرد چند دقیقه‌ای بایستد تا ببیند آن بچه‌ی دیگر چه کار خواهد کرد. و هنگامی که ایستاد، آن پسر کوچک هم ایستاد. وقتی سر خود را چرخاند، آن پسر بچه هم سر خود را چرخاند. هنگامی که او سر خود را خاراند، آن پسر بچه هم سر خود را خاراند. پسر بچه سرانجام برای بررسی موضوع نزدیک تر شد. و همان‌جا برگشت. هم مادرش هم مادر بزرگش با شگفتی تمام به او نگاه می‌کردند. آن پسر لب به سخن گشود و گفت: «خوب مامان، این خود من هستم.»

۵۹ پس گفتم: «ما هم به همین سان چیزی را بازتاب می‌دهیم.» می‌بینید؟ در واقع زندگی ما نمایانگر یک بازتاب است.

۶۰ و حال اگر در روزگار نوح زندگی می‌کردیم، به کدام سو می‌رفتیم؟ در عصر شگرفی که نوح در آن می‌زیست چه سمت و سویی انتخاب می‌کردیم؟ در روزگار موسی کدام جانب را برمی‌گزیدیم؟ در عصر ایللیای نبی در حالی که جهان به پیروی از ایزابل که با کشاندن خادمان خداوند در فضای دنیوی، آنها را از برنامه حذف کرده و یکسره در توده‌ای از مدرنیسم فرو رفته بود، کدام سو را اختیار می‌کردید؟ کلیسا و کاهنانش همه در مقابل او سر تعظیم فرود آورده بودند. شما طرف اکثریت را انتخاب می‌کردید یا جانب ایللیا می‌بودید؟

۶۱ در روزگار خداوند عیسی، به این شخص از همه جا رانده شده و بی‌بهره از دانش دنیوی می‌اندیشیم، هیچ مکتبی سراغ نداریم که او در آن تعلیم دیده باشد، تجربه

شرکت در هیچ-هیچ سمیناری نداشت. او با شهرت «فرزند نامشروع» بزرگ شده بود. سپس هنگام ظهور خود انجیلی را اعلام می کرد که با همه‌ی آموزه‌های دیگران، مغایرت داشت. بسیار... او هم واعظان و هم فرقه‌های آنها را یکسره محکوم می کرد.

۶۲ در-در-در این شرایط فرقه‌هایشان بیانیهای بدین مضمون صادر کردند: «اگر حتی کسی برود تا از آنکه خود را نبی می خواند، بشنود، از کنیسه رانده خواهد شد.» چنین گناهی توبه نداشت. محاکمه در پی داشت. تنها راه برگزاری آیین برای آنها همان قرار گرفتن زیر خون برّه بود. باید نزد همین کاهن می آمدند. و-آنها رانده می شدند، این امر بسیار جدی بود.

۶۳ ولی این مرد از هیچ یک از این چیزها باکی نداشت. و همچنین در هماهنگی کامل با نگاهشته‌های مقدس حرکت می کرد نه در چهارچوب خوانش آنها از آن امر مقدس. خوب شما کدام طرف را انتخاب می کردید؟ ملاحظه می کنید؟ حال... رویه‌ای که اکنون در زندگی در پیش گرفته‌اید نمایانگر همان رویکردی است که در آن روزگار در پیش می گرفتید زیرا همان روح که افراد را مقید می کرد، شما را مقید کرده است. دقت می کنید؟ اگر شما هم اکنون با آن افراد همسویی کنید، در آن روزگار همین کار را می کردید. زیرا همان روحی که در شماست در مردمان آن روزگار بود. ملاحظه می کنید؟

۶۴ شیطان به هیچ عنوان روح خود را باز نمی ستاند بلکه تنها از انسانی وارد انسانی دیگر می شود.

۶۵ خدا هم به هیچ عنوان روح خود را باز نمی ستاند، روح الهی از یکی وارد دیگری می شود. آیا توجه می کنید؟

۶۶ پس همان روحی که در ایلیا بود بر الیشع فرود آمد و سپس همان روح بر یحیی تعمیددهنده فرود آمد و روند چنین ادامه یافت.

۶۷ همان روح القدس که در مسیح بود بر شاگردان فرود آمد و این روند ادامه دارد، هنوز هم بر افراد قرار می گیرد. ملاحظه می کنید؟ خدا هرگز روح خود را نمی ستاند.

پس گزینش راه با ماست.

۶۸ و- اینجا نشانه‌ای از اینکه پولس نادم شده باشد یا گفته‌ای از او که گویی از اینکه زندانی شده، افسوس می خورد، نمی بینیم. بلکه در معرفی خود... باور دارم هنگامی که پولس برای نگارش این نامه، این رساله دست به قلم شد، این روح القدس بود که او را به نوشتن آن ترغیب می کرد. چه بسا امشب با بررسی متن در بافت خود بتوانیم انگیزه‌ی پولس از انجام این کار را خاطر نشان سازیم. زیرا این نگاهشته‌ی مقدس است و نگاهشته‌ی مقدس جاوید و ماناست. معتقدم پولس آنجا در آن زندان کثیف قدیمی به همکار خود، به برادر خود نوشت که او «زندانی عیسی مسیح» بود. او با وجود آنچه در اطرافش بود توانست چنین توصیفی داشته باشد. بله، او در زندان بود اما این چیزی نبود که او با آن خادم مسیح یعنی همکار در خدمتش، در موردش صحبت

می‌کرد. چیزی که می‌گفت این بود که او زندانی کلام عیسی مسیح بود زیرا مسیح خود کلام است.

۶۹ و پولس یکی از فرهیختگان برجسته‌ی روزگار خویش بود. آرزوهای بلندی داشت. او کسی بود که مردی که زیر دست بزرگمردان... پرورش یافته بود، اشخاصی چون غمالائیل که استاد بزرگ روزگار خود بود، او به یکی از بهترین مدارس موجود رفته بود. در قیاس با امروز، می‌توان گفت چیزی مانند ویتون یا باب جونز یا یکی از دانشگاه‌های وابسته به بنیادگرایان. او به عنوان یک-یک-یک خادم کلام تعلیم یافته بود. او فردی فرهیخته و توانا بود جوانی باهوش، با این آرمان که چه بسا روزی کاهن یا کاهن اعظم قوم خود شود.

۷۰ پولس آرزوهای بزرگی داشت. پس برای رسیدن به آرزوی قلبی خود دانش آموخته و تعلیم دیده بود و چنین سراسر زندگی خویش را سپری کرده بود، چه بسا از سن هشت یا ده سالگی تا سی و پنج سالگی، هنگامی که کالج را به پایان رساند و فارغ‌التحصیل شد، انواع و اقسام دیپلم‌ها را گرفته بود. با این توصیف پولس در اورشلیم مورد توجه روحانیون و حتی کاهن اعظم قرار گرفته بود. از کاهن اعظم دستور می‌گرفت، او امر محرمانه‌ی کتبی که در آن شائول بزرگ مأموریت یافته بود: «تا به دمشق برو و آنانی که آنجا خدا را به شکلی متفاوت از آنچه او گفته بود، می‌پرستیدند، شناسایی و دستگیر کرده، به زندان اندازد.» و حتی دستور داشت به صلاحدید خود آنها را بکشد. او... او آرزوی بزرگی داشت.

۷۱ و اکنون، خدا هرآنچه آموخته بود را سراسر از او زدود. آیا می‌بینید؟ پس از آرمان‌های او گرفته تا هرآنچه که پدرش برای آن هزینه کرده بود، تمام آرزوهای بزرگ پدر و مادرش، همه یکسره از او گرفته شد زیرا- زیرا خدا چیزی دیگری در نظر داشت. پس پولس همان که قید آرزوی خود را زد، به فردی دربند تبدیل گشت به سخنی زندانی عیسی مسیح شد، همان عیسی مسیح که کلمه بود.

۷۲ و آن راه منتهی به دمشق پولس را دگرگون ساخت. هنگامی که او در راه بود، چه بسا ساعت یازده ظهر، به زمین افتاد. آوازی به او چنین فرمود: «شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟» و همان‌جا چشمان خود را بلند کرد. نگاهی انداخت، او به عنوان یهودی می‌دانست که این ستون آتشین، خود خداوند بود که بنی‌اسرائیل را هدایت کرده بود زیرا آن ستون آتش را بازشناخته بود.

۷۳ به یاد داشته باشید که این مرد عبرانی هرگز کسی را «خداوند»، خ-د-ا-و-ن-د به معنی الوهیم نمی‌خواند مگر اینکه کاملاً متقاعد می‌شد که خود خداوند را مخاطب می‌سازد. چرا که دانشمندی باتجربه بود. پس پولس با برافراشتن نگاه خود و دیدن آن امر که همانا روشنایی بود، ستونی آتشین که در گذشته مردمش را در بیابان هدایت می‌کرد، همان‌جا چنین گفت: «خداوند! الوهیم، خ-د-ا-... «خداوند، تو کیستی؟»

۷۴ و بی‌گمان شنیدن این سخن که «من عیسی هستم.» برای این الهیدان بسیار شگفت‌انگیز و بهت‌آور بود. همان که او مخالفش بود. چه-چه دگرگونی! بلی! آری! برای

چنین مردی بی‌گمان امری شگرف بود. او با وجود همه‌ی آرزوها و آرمان‌های خود، همان‌جا دریافت که کارنامه‌ی زندگی‌اش در جفا و آزار دیگران خلاصه می‌شد. پس آن آرزوها و بلندپروازی‌ها در واقع وی را از اصولی که می‌خواست به جا آورد، دورتر کرده بود. از شنیدن آن صدا که می‌گفت: «من همان عیسی هستم»، عیسی همان که پولس بدو جفا می‌کرد، آن رسول بزرگوار چه تکان سختی خورد. «برای چه بر من جفا می‌کنی؟»

۷۵ اینجا نقل قول کوتاهی است که می‌توانیم سریع به آن اشاره کنیم. می‌دانید، هنگامی که مردم کلیسا را مورد تمسخر قرار می‌دهند، به واقع چنین نیست که کلیسا را به سخره بگیرند. در واقع آنها عیسی را مورد تمسخر قرار می‌دهند. «برای چه بر من جفا می‌کنی؟» پولس با وجود هوش سرشاری که داشت، چطور می‌توانست باور کند که این... همان خدایی بود که او ادعای خدمتش را داشت، گروهی که به آن جفا می‌رساند. فکر می‌کنم نیازی نباشد وارد جزئیات شویم. به گمانم همه‌ی ما به اندازه کافی تعلیم یافته‌ایم تا آنچه که می‌خواهم اینجا بگویم را متوجه شویم و دریابیم. امروز همین اتفاق می‌افتد.

۷۶ پولس از روی نادانستن چنین کرده بود، هرچند در توصیف باهوش و دانا بود، داناتر از آن جلیلی‌های بی‌سوادى که به آنها جفا می‌رساند، البته آنها به برکت فروتنی خویش، زودتر از پولس آن انسان آسمانی را به عنوان خداوند پذیرفته بودند. اما پولس با وجود دانش فراوانی که آموخته بود و هوش سرشارش نمی‌توانست آن را بپذیرد. پس ببینید که در راه دمشق چه انقلابی در درون او ایجاد شد. پولس به نابینایی مبتلا شد تا نتواند مأموریت خود را انجام دهد ولی در عوض او را جایی، در کوچه‌ای که «راست» نام داشت، بردند، به خانه‌ی شخصی...

۷۷ سپس نبی‌ای به نام حنّانیا به آنجا آمد، پولس پیش‌تر حنّانیا را در رؤیا دیده بود، پس حنّانیا هم به آنجا رفت، او دید پولس کجا بود و همان‌جا رفت و داخل شد. گفت: «برادر شاول، خداوندی که در راه بر تو ظاهر شد، مرا فرستاده تا بر تو دست بگذارم تا تو بینایی یابی و از روح القدس پر شوی.»

۷۸ می‌بینید او در چه شرایطی بود. ولی-ولی چه امر شگرفی برای پولس بود! ملاحظه می‌کنید؟ با آموزه‌هایی که آموخته بود، همخوانی نداشت. و-و همان‌جا تمام دانشی که اندوخته بود یکباره در نگاهش بی‌ارزش شد.

۷۹ خوب، متوجه شد که چیزی را تجربه کرده است. این نیز برای ما همچون یک درس خوب دیگری است، اینکه تنها داشتن یک تجربه، کافی نیست. هر تجربه‌ای باید با کلام خداوند سازگار باشد. پس او با دیدن آن امر شگرف و شخص دیگری که در همان راستا پیش از او ملهم شده بود، سه سال و نیم در بیابان عرب ماند و کتاب مقدس را به همان شکلی که در آن روزگار بود، به بیانی عهد عتیق را برداشته راهی آنجا شد زیرا می‌خواست چنین تجربه‌ی خود را بسنجد تا هماهنگی یا عدم هماهنگی آن با نگاه‌های مقدس بر او روشن شود.

۸۰ فرض کنید می‌گفت: «خوب، به گمانم جرقه‌ای بیش نبود.» و چنین به راه خود ادامه می‌داد؟ «آیا درست‌تر آن نیست که بر خرد خود تکیه کنم؟»

۸۱ خواه ناخواه باید در بند و اسارت می‌شد، باید زندانی می‌شد. بنابراین پس از سنجش و بررسی آن، جای شگفتی نیست که توانست کتاب عبرانیان را در قالب نمونه بنویسد. ملاحظه می‌کنید؟ با سپری کردن سه سال و نیم و تفحص در کلام، آنجا دریافت که همان خدایی که او را خوانده بود، او را برگردانده، ذهنش را سراسر دگرگون ساخته، پنداشته و آموخته‌هایش را دگرگون سازی می‌کرد. او هر آرزوی بزرگی که داشت را از وجودش زدود و چنین یک زندانی شد. مهر خدا چنان خارق‌العاده جلوه یافته بود و چنان آشکار شده بود که او نمی‌توانست از قید آن امر الهی جدا شود.

۸۲ تجربه‌ی اصیل یک باورمند راستین که خدا را ملاقات می‌کند چنین است. به-به چنان چیز شگرفی وصل می‌شوید که... که-که بی‌اختیار مقید می‌شوید، به بیانی یک زندانی و در همان حال از هر قید دیگری جدا می‌شوید. ملاحظه می‌کنید؟ از-از هر امر دیگری گسست می‌کنید تا همچون زندانی تسلیم محض آن امر الهی شوید.

۸۳ این بیانگر همان فرموده‌ی عیسی است که یکبار جایی گفت: «ملکوت آسمان شخصی را ماند که مرواریدی خوب می‌خرد. و چون یک مروارید گرانبها یافت رفت و تمام مایملک خود را فروخته، آن را خرید.»

۸۴ اینجا نیز همین امر مصداق دارد. چه-چه بسا نگاهی خردگرایانه داشته، یا-یا- یا حتی تجربه‌ای الهیاتی اما هنگامی که زمانی فرامی‌رسد که به راستی به امری حقیقی نائل می‌شوید، به بیانی همه‌ی چیزهای دیگر را می‌فروشید و به آن امر الهی نزدیک‌تر می‌شوید.

۸۵ پولس ماهیت آن امر را دریافت کرده بود. بر-بر وی روشن بود که به قید امری آسمانی گرفتار آمده است. درست در حکم لگام زدن به اسب برای کشیدن چیز دیگر است. پولس از این امر آگاه بود، وی در پی همین تجربه و سپری کردن سه سال و نیم در بیابان برای سنجش تجربه‌ی خویش با کتاب مقدس، از اینکه خدا او را برگزیده و به بیانی به روح‌القدس بسته بود آگاهی یافته بود، چنانکه پیدا بود به برکت آن تجربه، انجیل باید به مردم غیریهودی معرفی می‌شد. روح خدا او را به خود بسته بود.

۸۶ و امروز در جایگاه خادمان مسیح، یوغ زده و بسته شده‌ایم. دیگر نمی‌توانیم به میل خود حرکت کنیم. به آن امر الهی پیوسته‌ایم و با کلام خدا لگام بسته شده‌ایم. در واقع، بی‌پروا به گفته‌های دیگران لگام بسته‌ی آن امر الهی شده‌ایم. چیزی هست که نمی‌توان از آن جدا شد. یوغ آن بر شما بسته شده است، روح‌القدس یوغ کلام خدا را بر شما نهاده است. در چنین وضعیتی، بی‌اعتنا به گفته‌های دیگران، کلام حرف اول را می‌زند و همواره چنین است. پولس لجام زده به آن امر الهی، بسته شده به یوغ کلام الهی بود، روح او را به کلام لگام بسته بود.

۸۷ او در-در آن منطقه‌ی دوردست بیابان عرب چیزی را فراگرفته بود. همان جاست که از چیزهای کهن، تجربیات و آرزوهای بلندپروازانه خویش تهی شد.

۸۸ پس امروز بر ما روشن است که چیزهایی باید از وجود ما زدوده شود، باید از چیزهایی تهی شویم. البته پیداست که مردم تجربه‌ی تهی شدن را نمی‌پسندند. برادران متدیست تمایل دارند بخشی از تعالیم متدیستی خود را حفظ کنند. بله-بله. برادران باپتیست دوست دارند بخشی از تعالیم باپتیستی خود را حفظ کنند. آیا ملاحظه می‌کنید؟ اما باید کاملاً از قید و بند همه چیز رها شوید و دوباره متولد شوید، از سر نو زاده شوید. باشد که از این پس روح‌القدس هدایت امور را به دست گیرد. نمی‌توانید بگویید: «خوب، اکنون پدرم گفت، هنگامی که او وارد کلیسا شد، به شبان دست داد. او عضو وفاداری است.» چه بسا در نسل او چنین چیزی کارساز بوده باشد اما ما در نسل دیگری هستیم. ملاحظه می‌کنید؟ حال ما باید به زمان کتاب مقدسی روزگار خود برگردیم.

۸۹ گفتنی است که کاهنان نیز به گونه‌ای لجام بسته بودند. اما می‌دانید چنانکه پیداست وارد برنامه‌ی دیگری شده بودند، در حقیقت آنها نتوانسته بودند برای بستن لگام جدید، بندهای لگام قدیمی خود را پاره کنند.

۹۰ امروزه هم همین امر مصداق دارد. چنانکه با دوره‌های کلیسا، کتاب مقدس و غیره ثابت کردیم عصر فرقه‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم و وارد عصر رهایی و آزادی شده‌ایم و در چنین عصری جایی روح‌القدس فرود می‌آید و با دلیل و برهان کیستی خود را نشان می‌دهد و خویش را آشکار می‌سازد و هرآنچه نوید داده را محقق می‌سازد. چه شگرف است! چه زمان بی‌ظییری!

۹۱ و پولس از چیز دیگری نیز آگاه بود، او می‌دانست که با وجود لجام آن امر الهی دیگر نمی‌توانست... به جاهایی که می‌خواست برود. او از آرزوی خود برای جذب افراد در جمع برادرانی که به خوشی از او پذیرایی می‌کردند، آگاه بود ولی الزام روح‌القدس وی را به کار دیگری وامی‌داشت. پس او از آن خود نبود.

۹۲ چه بسا کسی بتواند بگوید: «برادر شاؤل، برادر پولس می‌خواهیم اینجا تشریف بیاورید زیرا ما کلیسایی بزرگ داریم. پرشمارترین جماعت را داریم. هدایای خوب و چیزهای دیگر نصیب شما خواهد شد.»

۹۳ او تحت الزام روح الهی با خود می‌اندیشید: «جایی برادری دارم. دوست دارم آنجا بروم و آن برادر را نجات دهم، او را به خداوند رهنمون شوم.» اما باز هم روح خدا او را ملزم می‌ساخت که به جای دیگری برود. او یک زندانی بود. صحیح.

۹۴ خدایا ما را چنین زندانی ساز، باشد که افرادی باشیم رها از آرزوهای خودخواهانه، داوری‌ها و اندیشه‌های برتر خود تا به راستی زندانی عیسی مسیح شویم. معتقدم این تقریری که: «من زندانی عیسی مسیح هستم» امری بسیاری شگرف و زیباست.

۹۵ و به یاد داشته باشید که او همانا کلام است. دقت می‌کنید؟ فارغ از اینکه دیگران چه می‌اندیشند، کلام خدا باید ارجح باشد. توجه دارید؟ اگر زندانی کلام خدا باشید، هیچ مجموعه‌ی فرقه‌ای دیگر نمی‌تواند شما را از آن جدا سازد. کلام-کلام ارجحیت

خواهد داشت. شما تنها... شما زندانی آن هستید، همین و بس. بر شماست که در عمل خود از شیوه کلام پیروی کنید.

۹۶ پس با این توصیف، پولس دیگر نمی‌توانست به مکان‌های دلخواه خود برود (چرا؟) زیرا روح وی را از این کار بازمی‌داشت. چنانچه به یاد دارید، پولس بارها بر آن شد تا به مکانی معین برود و با خود می‌اندیشید: «اینجا جایی است که می‌توانم جلسه‌ای بزرگ داشته باشم.» اما روح خدا او را بازمی‌داشت. حال مگر همین امر خود گواه و گویای این نیست که پولس یک زندانی بود؟ پولس زندانی عیسی مسیح بود و روح‌القدس او را به کلام الهی لجام بسته مقید ساخته بود! بلی! این را دوست دارم. آری-آری.

۹۷ او دربند و مقید بود. باری برای انجام خواست خدا به غل و زنجیر محبت بسته شده بود، همین و بس. یک زندانی بود. او دربند زنجیر محبت بود. یوغ مسیح را بر خود گرفته بود. پس دیگر نمی‌توانست یوغ دیگری را بگیرد. پولس یوغ الهی را بسته بود. پس حرکت او به سوی یک مقصد، پیرو هدایت الهی بود. بی‌توجه به سرسبزی چراگاه، اینجا در این سمت، یا آن سمت، باید به راهی می‌رفت که آن هادی و یوغ در پیش می‌گرفت.

۹۸ ای کاش ما هم که از اعضا خیمه‌ی برانهام هستیم، در همین شامگاه در راه تسلیم و پذیرش یوغ الهی از خودخواهی‌ها و آرزوهای بزرگ خود دست می‌شستیم. ما بی‌پروا به برداشت افراد دنیا، بی‌پروا به کردار افراد دنیا، در زنجیر و رشته‌ی محبت یوغی را به گردن گرفتیم و به واقع مقید و زندانی هستیم. «پای من چنان به زنجیر مسیح بسته شده است که دیگر یارای رقصیدن نیست. چشمان من چنان در قید یوغ مسیح است که دیگر در کوچه و خیابان یارای نگرستن به رقاصه‌های روزگار مدرن نیست، از آنها رویگردان هستم. دل من چنان به یوغ مهر و محبت شیرین او بسته شده که دیگر یارای مهرورزی به دنیا نیست. خواست من مقید به یوغ اوست، آرزوهای قلبی‌ام نیز دیگر برایم رنگ باخته است. خداوند، هر جا که مرا هدایت کنی، تو را پیروی می‌کنم. یک زندانی هستم و بس.» ملاحظه می‌کنید؟

۹۹ به راستی که پولس زندانی بود. آنچه بدان اقرار کرد، آنچه در اینجا بدان خستو شده بود، دروغ و اشتباه نبود. پولس زیر تربیت روح‌القدس قرار گرفته بود و روح‌القدس به وی آموخته بود که منتظر کلام بماند. خوب او پیش‌تر به سبکی پرورش و آموزش یافته بود اما خدا وی را به سبک دیگری تعلیم و پرورش داد. از روح‌القدس آموخته بود که باید منتظر خداوند بماند، صرف نظر از آرمان‌هایی که در سر می‌پروراند.

۱۰۰ حال به مدد روح‌القدس می‌خواهم به شما چیزی نشان دهم. دقت دارید؟ اکنون به نمونه‌ای دیگر می‌پردازیم.

۱۰۱ روزی پولس و سیلاس در کوچه‌ها و خیابان‌های شهری که در آن جلسات بیداری برگزار می‌کردند، راه می‌رفتند. و دختر جوانی که گرفتار روح پلیدی بود، به دنبال او راه افتاده پشت سرش پیوسته فریاد برمی‌آورد. و هیچ جای شک نیست که پولس در جایگاه یک رسول می‌دانست که اقتدار اخراج روح شریر از آن زن را دارد. آیا توجه

می‌کنید؟ ولی با این حال باز روزها و روزها صبر کرد تا اینکه ناگهان روح‌القدس با او سخن گفت و فرمود: «کنون دیگر زمانش است.»

۱۰۲ سپس او گفت: «ای روح، از او بیرون بیا.» دقت دارید؟ پس او می‌دانست که باید منتظر خداوند بماند.

۱۰۳ و این همان جایی است که امروز بسیاری از مردم باعث بی‌حرمت شدن کلام می‌شوند. آنها با برنامه‌ی خویش پیش می‌روند. چندین و چند بیداری به خاطر چنین طرز فکری به خاموشی گرایید زیرا مبشر تا دریافت امر الهی بر نمی‌تابد! عده‌ای می‌گویند: «به اینجا تشریف بیاورید.» و آنها- آنها بی‌درنگ روانه می‌شوند زیرا مجموعه به آنها می‌گوید: «بروید.» در حالی که روح‌القدس چیز متفاوتی می‌گوید. پس بلند پروازی آن شخص که آرزوی جایگاه مشایخی یا چیز دیگر مانند شیخی یا اسقفی دارد، او را برمی‌کشد «شما باید بروید.» در حالی که بر خود او آشکار است که روح‌القدس گفته است: «اینجا برو.» ملاحظه می‌کنید؟ چنین فردی یوغ فرقه‌ی خود را برداشته است. او در بند تشکیلات فرقه‌ای است.

۱۰۴ اما اگر او یوغ مسیح را بر دوش دارد به راستی از روح هدایت می‌شود. او...؟!... ملاحظه می‌کنید؟ یک زندانی یوغی بر دوش دارد. گفته‌های دیگران چیزی را عوض نمی‌کند. چنین- چنین شخصیتی در حکم نحاسی که صدا می‌دهد و سنجی که به صدا درمی‌آید، است و بس. او تنها به آواز خدا گوش جان می‌سپارد و تنها با شنیدن آواز الهی لب باز می‌کند. پس از خود چیزی نمی‌گوید.

۱۰۵ کسی می‌گوید: «برادر جونز!» برادر رابرتز یا یکی از آن بزرگمردان سرزمین ما مانند تومی هیکس یا- یا- یا ارال رابرتز یا- یا برادر تومی اوزبرن که از مبشران نامی هستند. چنانچه کسی بگوید: «خوب، تومی، به اینجا تشریف بیاورید. شما از بزرگمردان خدا هستید.» (یا ارال.) «یکی از دایی‌های من بستری شده، دیگر زمین‌گیر شده است. بیمار است. از شما می‌خواهم که اینجا بیایید. ایمان دارم شما قدرت دارید او را خوب کنید.» ملاحظه می‌کنید؟

ولی شاید روح‌القدس به او بگوید: «حالا نه.»

۱۰۶ اما با این حال به خاطر رابطه‌ی دوستی که با آن آقا دارد، احساس وظیفه می‌کند که همراه وی رهسپار شود. اگر نرود، دشمن آن آقا محسوب خواهد شد. آن آقا خواهد گفت: «خوب، او به فلان و بهمان جا رفت، آن کودک و آن پسر بچه را شفا داد. می‌دانم که چنین کرد. ولی ببینید که با وجود دوستی دیرینه و چندین ساله حاضر نشد پیش ما بیاید.»

۱۰۷ ولی آگاه باشید که اگر الزام روح‌القدس وی را از رفتن به آنجا باز می‌دارد، چنانچه یوغ الهی را بر دوش گرفته باشد، بهتر است راهی نشود. البته دوست خود را دوست می‌دارد. اما بهتر و شایسته‌تر است که برای رفتن به آنجا هدایت روح‌القدس را داشته باشد زیرا در غیر این صورت هیچ فایده‌ای ندارد. خود بارها چنین تجربه‌ای داشتم.

۱۰۸ اما پولس منتظر روح خدا می ماند تا به او بگوید چه کار کند. و در همین راستا گفت: «منتظر روح بمانید.» شبی پس از سخنرانی به مکانی بیرون رفت و فرد مفلوچی را دید. و ناگهان روح القدس با او سخن گفت، او هم همان جا لب به سخن گشود و گفت: «می بینم... چگونه؟ دقیقاً به همان سان که غرق شدن آن کشتی را از پیش دیده بود. دقت می کنید؟» «می بینم که ایمان شفا یافتن داری. پس بر پای خود بایست. عیسی مسیح تو را شفا داد.» توجه می کنید؟ موضوع از این قرار است. او-او یوغی بر دوش داشت. چه بسا آنجا سراسر هفته جلسات بیداری برگزار کرده بود ولی چیزی رخ نداده بود ولی منتظر ماند تا روح القدس چیزی بگوید. دقت دارید؟ او زیر یوغ آن دعوت و فراخوانی بود.

۱۰۹ حال می گویند: «برادر برانهام، شما خودتان آنچه یکشنبه گفته بودید را نقض می کنید، مبنی بر اینکه در طول این مدت سراسر منتظر بوده اید.»

۱۱۰ اما به یاد داشته باشید، این روح القدس بود که آنجا در راه با من سخن گفت، و گفت: «من تو را بین بیماران و مفلوجان بازمی فرستم.» ملاحظه می کنید؟ اینجا سخن از پیروی از روح القدس است. یقیناً. تا چیزی به من امر نکرد، حرکت نکردم. من منتظر سخن خداوند بودم تا اینکه قول خداوند را دریافت کردم. حال این دیگر فرق دارد. دقت می کنید؟ اینک، اینجا دیگر فرق دارد. بله.

۱۱۱ پس پولس منتظر سخن خداوند می ماند. روح القدس وی را ملزم می کرد تنها آنچه خدا به او امر می کرد را به جا آورد، پس همان جا زندانی عیسی مسیح شد. دوستان، ای کاش تنها می توانستیم چنین زندانی باشیم!

۱۱۲ می دانم که هوا گرم است. اما باز دوست دارم چنانچه مایل باشید، از چند شخصیت دیگر هم نام ببرم. اینجا شش یا هشت مورد یادداشت شده دارم. اما دوست دارم از یک یا دو شخصیت دیگر یاد کنم.

۱۱۳ بیایید همین جا موسی را مدنظر قرار دهیم. او به عنوان یک رهایی دهنده به دنیا آمد. و-و خود می دانست که برای نقش آفرینی در جایگاه رهایی دهنده به دنیا آمده است.

۱۱۴ اما پیش از اینکه از موسی بگویم، دوست دارم چنین اذعان و اعلام کنم که خدا همواره انسانی را برمی گیرد که قلبش برای خدمت وفادارانه به خدا می تپد، تا چنین زندانی او باشد. او باید از تمام آرزوهای قلبی که دارد رها شده و از آنها چشمپوشی کند، از هرآنچه که هست، هر-هر چیز، از زندگی و تن و جانش گرفته تا خواست و آرزوهای قلبی و هر چیز دیگر، به سخنی باید سراپا در قید مسیح باشد، باید زندانی محض مسیح که همانا کلام است شود تا خدا را خدمت کند.

۱۱۵ چه بسا باید در جهت مخالف تمام آنچه حواستان به شما می گوید، حرکت کنید. چه بسا چنین برداشت کنید که در فرقه‌ای خاص جایگاه بالایی به شما خواهند بخشید و به واسطه‌ی امتیازاتی که به شما خواهند داد فردی برجسته خواهید شد. ولی وضعیت

شما چه می‌شود؟ پس از اندکی خود را شکست خورده خواهید دید زیرا خدا آن انسانی که می‌تواند در کسوت زندانی تسلیم محض او شود را در شما نیافته است.

۱۱۶ خدا در پی زندانیان است. او همواره چنین کرده است. می‌توانید در نگاشته‌های مقدس این را تفحص کنید. آدمی باید زندانی مسیح باشد و بر خلاف هر جریانی حرکت کند. در چنین وضعیتی چیزی جدا از پیوندتان با مسیح شما را مقید نخواهد ساخت، حتی پدر، مادر، برادر، خواهر، شوهر، زن، هر کس دیگر. تنها به مسیح وصل هستید و بس، تنها به او متصل هستید و اینجاست که خدا می‌تواند شما را وسیله‌ای برای خویش سازد. تا به این نقطه نرسید، این امر از محالات است.

۱۱۷ گاهی در برخی از جاها سخنان سنگینی به مردم می‌گوییم. توجه می‌کنید؟ کوشش من این است که شما را به نقطه‌ی گسست برسانم. باید چیزی را مبنای حرکت قرار داد، گاهی به ضد زنانی برمی‌خیزیم که موهای خود را کوتاه کرده و چنان پوششی دارند و باز هم خود را پیرو مسیح می‌دانند. چه بسا بگویید: «اینها بی‌معنی است.» خوب، باید از جایی وارد شد. پس از همین‌جا وارد شوید که همانا الفبا است. ملاحظه می‌کنید؟ ظاهر دنیوی را از خود بزدایید و زندانی مسیح شوید. و آنگاه ادامه دهید، از هر چیز دیگر ببرید تا سرانجام آخرین خط اتصال نیز قطع شود. آنگاه شما-شما- شما یک زندانی هستید، شما در چنگ او گرفتار می‌شوید، او-او شما را در چنگ خود نگه می‌دارد.

۱۱۸ خوب موسی می‌دانست که یک رهایی‌دهنده به دنیا آمده است. این را می‌دانست. و دقت کرده‌اید موسی چه آرزویی داشت، می‌دانست که مادرش که همان دایه‌اش نیز بود به او چه گفته بود.

۱۱۹ بی‌شک هنگامی که آن پسر بچه یعنی موسی به دنیا آمد، مادرش گفت: «موسی، می‌دانی هنگامی که... پدرت عمرام و من پیوسته دعا کرده‌ایم. می‌دانیم و در کلام دیدیم که زمان ظهور یک رهایی‌دهنده فرارسیده است. و ما چنین دعا کردیم: «خداوند خدا، ما می‌خواهیم این رهایی‌دهنده را ببینیم.» یک شب خداوند در رؤیا به ما فرمود که تو به دنیا خواهی آمد و تو همان رهایی‌دهنده خواهی بود. پس از دستورات پادشاه نترسیدیم. به گفته‌ی پادشاه پروا نکردیم. پس ما می‌دانستیم که تو در جایگاه رهایی‌دهنده به دنیا خواهی آمد. حال، موسی ما می‌دانستیم که نمی‌توانیم تو را آن طور که شایسته است، تعلیم و پرورش دهیم.»

۱۲۰ و به یاد داشته باشید که آنها چهارصد سال در مصر بودند. ملاحظه می‌کنید؟

۱۲۱ «و ما می‌خواستیم تمام آنچه باید را برای تو فراهم کنیم، تحصیل مناسب، تعلیم و تربیتی شایسته. پس من تو را برداشته و در صندوقچه‌ای گذاشتم و به رود نیل سپردم. و چقدر شگفت بود که جریان آب آن صندوق کوچک را از نیزار و لابه‌لای بوریها گذراند و فرسنگ‌ها دورتر، سراسر آن را به قصر فرعون برد جایی که... دختر فرعون آنجا بود، جایی که حوض حمامش بود. و خوب، خوب بر من روشن بود که دختر فرعون برای بزرگ کردن تو به یک زن نیاز دارد.»

۱۲۲ و صد البته که در روزگار آنان شیشه شیر نبود که با آن بچه را بزرگ کنند پس او باید یک-یک دایه پیدا می کرد.

۱۲۳ «و من مریم را آنجا فرستاده بودم. و او آنجا ایستاده بود، پس گفت: «می دانم از کجا می توان یک دایه پیدا کرد.» و آمد و مرا برد. موسی، اکنون تمام درها بسته هستند. عزیزم، اکنون تو شانزده سال داری و جایگاه پسر فوعون را خواهی داشت. و روزی همان رهایی دهنده خواهی بود که قوم را از اینجا خارج خواهد کرد.»

۱۲۴ حال دیگر موسی آرزوهای بزرگی در سر داشت. «مادر، من درس خواهم خواند. هر دانشی که بتوانم کسب خواهم کرد. می دانی چه کار خواهم کرد؟ خواهم آموخت که چگونه یک نظامی باشم و یاد خواهم گرفت که چگونه قوم را از اینجا خارج سازم. من ژنرال و اسقفی برجسته خواهم شد و خواهم فهمید چگونه این امر را به پیش برم. و من-من آنها را خروج می دهم. مدرک دکترا و فوق دکترا خود را خواهم گرفت. چنین خواهم کرد.»

۱۲۵ مانند «پدر شینیکی»، اگر تا به حال کتابهایش را خوانده باشید. بسیار خوب. عرضم به حضور شما، او «قرار بود همه ی پروتستان ها را رستگار سازد» ولی سرانجام خود یکی از آنها شد. خوب، جریان «پدر شینیکی» این کشیش برجسته، به سالیان پیش برمی گردد ولی باید کتابش را تهیه کنید و بخوانید. او را «پدر» می خواندند. او برادر شینیکی بود و بس، چنین بود. ما هیچ کس را چنین «پدر» خطاب نمی کنیم. خوب می بینیم که... او با قصد تخطئه ی آیین پروتستانت و برگرداندن همه به آیین کاتولیک، شروع به مطالعه کتاب مقدس کرد. ولی هنگامی که به خواندن کتاب مقدس سرگرم شد، روح القدس بر او فرود آمد و او روح القدس را دریافت کرد و آنگاه-آنگاه خود یکی از آنها شد.

۱۲۶ حال به این توجه کنید که تربیت موسی کامل بود. در واقع-در واقع از هر دانشی برخوردار شد. هم دانا و توانا بود، هم فرهیخته و آگاه! به حدی که هیچ کس نبود که... می توانست استاد خود مصریان هم باشد. او حتی می توانست به روانشناس های آنها درس دهد. می توانست به سرداران آنها قدرت نظامی یاد دهد. و چنان وجهه یافته بود که مردم همگی از او حساب می بردند. چه علم و دانشی! شگفت انگیز بود! او جایگاه کشیشی داشت یا گویی در رده ی پاپ. او از رجال شده بود. توانا بود. می دانست که به همین منظور و مقصود به دنیا آمده پس با داشتن این هدف و آرزوی بزرگ خود را آماده می کرد.

۱۲۷ درست مانند امروزه روز. نمی گویم که آن مرد، تعلیم یافته در چنان مدارسی، نمی گویم که... مانند آنچه اکنون دارند در غرب می سازند، پژوهشکده ای به ارزش صد و پنجاه میلیون دلار. ملاحظه کنید، پنطیکاستی ها، یکصد... پژوهشکده ای به ارزش صد و پنجاه میلیون دلار. به نظر من این باید در راستای خدمت مبشران که مشغول حصاد هستند، به کار رود. توجه می کنید؟ دقت دارید؟ ملاحظه می کنید؟ اما در هر حال وقتی از آنجا بیرون می آیند، چه می کنند؟ چه هستند؟ دسته ای ریگی. دقیقاً

همین. و آنها چنین به قولی فارغ‌التحصیل می‌شوند. همواره چنین بوده، برای مابقی آنها و اینجا نیز همان است. ملاحظه می‌کنید؟

۱۲۸ حال درمی‌یابیم که موسی با تمام تحصیلات خود، و امروزه با تمام آموزش و پرورش اسقفان بزرگ و دیگر چیزها، آرزوهای بزرگ، عملکرد ما چگونه خواهد بود؟ گویی آرزوی ما به سان آرزویی است که موسی داشت. ملاحظه می‌کنید؟

۱۲۹ پیش از اینکه خدا بتواند انسانی را در دست خود بگیرد، باید او را از آرزویش جدا سازد. باید تمام آموخته‌هایش را از او بزدايد.

۱۳۰ او خروج کرد و دست به حرکتی رهایی‌بخش زد؛ یک مصری را کشت. ولی پس از آن، متوجه شد کار نادرستی انجام داده است. آن کار ناشایست و نادرست بود. راهش آن نبود. و آنگاه خدا باید او را به دشت و صحرا، به دل بیابان می‌برد.

۱۳۱ توجه می‌کنید که چقدر عجیب است، خدا مردمانی که به آنها پیغامی داده بود را به دل بیابان برد.

۱۳۲ پولس را به بیابان برد تا او را پرورش دهد، تا در دل بیابان معنای آن رؤیای ویژه را بدو نشان دهد. «به فلان بیابان برو.» و او همان‌جا ماند تا خدا کاری که باید انجام می‌داد را برایش آشکار سازد.

۱۳۳ و در عصر موسی، خدا او را به بیابان برد. چهل سال او را آنجا نگه داشته همه‌ی الهیات و آرزوهایش را از او زدود. چه زمانی، او می‌توانست به پشت سر خود نگاه کند و شکست خود را ببیند. و ما هم امشب با ملاحظه‌ی آرزوهای که در سر می‌پرورانیم، باید همین رویه را در پیش بگیریم.

۱۳۴ جا دارد همین‌جا فضای کمپین شفا را در نظر بگیرید، هنگامی که چند سال پیش خداوند روند اعاده شفا‌ی بیماران را آغاز کرد و کارهای دیگر انجام داد.

۱۳۵ با توجه به اینکه امر الهی بر مجموعه‌ی تشکیلاتی آنها فرود نیامده بود، همه‌ی مردم، همه‌ی مجموعه‌های تشکیلاتی برای یافتن شفا‌دهنده‌ی مخصوص تشکیلاتی خود به تکاپو افتادند. خوب چه کردند؟ بیایید برای دقیقه‌ای به این بپردازیم. همان کاری که موسی انجام داده بود. برای معجزه‌سازی سخت به تکاپو افتادند. «بوی یک بیماری حس می‌کنم. در دستان خود خون دارم.» و به بیانی معجزه‌سازی کردند. ملاحظه می‌کنید؟ خوب از این کوشش چه به دست آمد؟ شماری از این آقایان چنان دچار فشار عصبی شدند که فرو ریختند و دائم‌الخمر و نژند شدند. و چنین با خروج کامل از رسم و آرمان پنطیکاست یکبار دیگر به منطق تشکل‌سازی و کارهایی از این دست روی آوردند.

۱۳۶ خوب چه کار کردیم؟ به بیانی یک مصری را کشتیم. بله. خوب سعی کردیم. به تکاپو افتادیم. بهایی پرداختیم. سخت کار کردیم، شب را یکسره در جلسات دعا سپری کردیم به حدی که صدایمان می‌گرفت. و-و در پی پدید آوردن چیزی بودیم، یک سوپاپ و چیزهایی از این دست ولی چنانکه پیداست روند سراسر با ناکامی روبرو شد. اینجاست که باید به بیابان برگشت. درست است. بله، آقا. در خود فرومی‌ریزیم و دست

و پا می‌زنیم. چرا شکست را نمی‌پذیریم؟ گفتنی است در واقع باید همین کار را انجام داد، بله، رجعت به بیابان و پذیرش شکست. خوب، ما همان کاری را انجام می‌دهیم که آنان انجام دادند، همان کاری که موسی کرد. ولی چنین راه به جایی نخواهد برد. موسی پس از سپری کردن چهل سال تمام، سرانجام خویشتن را زندانی کلام خدا یافت. ولی ما در پی انجام چه کاری هستیم؟

۱۳۷ با فرود آمدن آن برکت بزرگ و عینیت یافتن آن چیزهای شگرف که خدا به ما اعلام کرده بود، به بیانی اینکه چگونه باید از نو متولد شد و چگونه باید روح‌القدس را دریافت کرد؛ تعمید به نام عیسی مسیح و اموری از این دست.

۱۳۸ چنانکه پیداست مردم به جای ایستادن در فضای کلام و بستن یوغ آن، چه می‌کنند؟ آنها در چهارچوب الهیاتی فرقه‌ای فرضیه‌سازی را آغاز می‌کنند، با اینکه پیش‌تر در همین چهارچوب شکست خوردند ولی باز به گونه‌ای می‌کوشند چیزی حقیقت‌نما ارائه دهند.

۱۳۹ بهتر است همین‌جا این را خاتمه دهیم. ملاحظه می‌کنید؟ فکر می‌کنم به اندازه‌ای حکمت دارید که منظور مرا درک کنید. آیا متوجه هستید؟ همین بس که فرآیند چنین رویکردی را مدنظر داشته باشید. درخور تأمل است.

۱۴۰ امشب ما به کجا رسیده‌ایم؟ کشوری داریم پر از مجموعه‌های فرقه‌ای؛ کسانی که کلام خدا را انکار می‌کنند، کسانی که حیات روح‌القدس را «تله‌پاتی ذهنی» می‌خوانند، کسانی که مطرح شدن تمام این امور در کلیساهای خود را رد می‌کنند، کسانی که به شما اجازه نمی‌دهند از ذریت مار، امنیت جاوید و اموری که روح‌القدس آشکار ساخته و ثابت کرده که کلام خداست، حرفی به زبان بیاورید. من بارها و بارها چنین چالشی را مطرح کردم که بیایند و ثابت کنند که من در گمراهی هستم.

۱۴۱ آنها چه دارند؟ آنچه لوتر و دیگران داشتند، چنانکه می‌بینید، یک مصری را کشتند. چه باید... چه به دست آمد؟ چه بسا انسانی را به جایی رسانده باشند که شروع کرده باشد... از دزدی دست کشیده باشد یا شاید به همسر خود وفادار باشد. اما این چنین از او چه ساختید؟ یک عضو کلیسا و بس. «بیا و به گروه ما بپیوند.» ملاحظه می‌کنید؟

۱۴۲ آن مرد مرده‌ی متعفن تنها نتیجه‌ای بود که موسی بعد از چهل سال دانش‌ورزی، به عنوان موفقیت از خود نشان داده بود، یک مصری متعفن که پوسیده و مرده آنجا افتاده بود.

۱۴۳ همین امر امشب نیز صدق می‌کند. تنها دستاوردی که می‌توان از آن (به اصطلاح) امر فراگیر ارائه داد، گروهی فاسد از اعضا کلیساست که از خدا چیزی بیشتر از آنچه یک هوتونو از شب مصری می‌داند، نمی‌داند. بله. همین که از کلام خدا به آنها بگویید، می‌گویند: «به آن ایمان ندارم.» می‌گویند: «برایم مهم نیست چه می‌گویی، آن را باور ندارم.» ملاحظه می‌کنید؟ توجه دارید؟ پس از آن همه تنش و مبارزه‌ای که با آن روبرو بودیم ارائه‌ی چنین دستاوردی بسیار هولناک است.

۱۴۴ شاید بتوانیم مدرسه‌ی بزرگی به نمایش بگذاریم اما بی‌جان است. می‌توانیم یک فرقه ارائه دهیم اما بی‌جان و مرده است. درست شبیه همان چیزی که از آن بیرون کشیده شدیم. «مانند خوکی است که به لجنزار خود و سگی که به قی خود رجوع می‌کند.» هنگامی که برمی‌گردیم چنین است. یک مصری مرده.

۱۴۵ جای تردید نیست که کسی گفته باشد: «موسی، خوب، مگر دیگر نگران مردم نیستی؟ برای انجام این کار فراخوانده شده‌ای.» هرکس موسی را می‌شناخت و می‌دانست که برای انجام آن فراخوانده شده بود. «و نه... دیگر نگران مردم نیستی؟»

«هیچ چنین نیست، آقا.»

۱۴۶ «پس چرا به آنجا نمی‌روی و چنین نمی‌کنی؟ و چرا آنجا نمی‌روی تا چنان کنی؟ پس چرا به دیگران نمی‌پیوندی؟»

۱۴۷ موسی آنجا بود و تا هنگام تجربه‌ی بوته‌ی سوزان که همانا بازگوکننده‌ی کلام بود، در حال تهی شدن بود. «من خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم. وعده‌ی خود را به یاد آوردم. و برای رهایی آنها فرود آمدم. تو را برای انجام آن امر می‌فرستم.» این همان بود.

۱۴۸ در آن فضا کلام را ملاقات کرد نه آرزوهای مردم یا خواسته‌های افراد را. سپس بر او چه آمد؟ موسی دیگر خواستار رویارویی با مصریان نبود. دیگر خواستار رویارویی با چیزی نبود. بلکه او تبدیل به یک زندانی شد. آمین. پس از چهل سال فرار و تهی شدن، موسی آن فرد توانمند و دانا، در فضای بوته‌ی مشتعل یک زندانی شد. به گفته‌ی کتاب مقدس موسی در مصر در قول و فعل مردی قوی بود.

۱۴۹ اما ببینید که این الهیدان توانا در حضور خدا در بوته‌ی سوزان چه کرد. تنها به درماندگی خود اعتراف کرد. با دیدن هدف اصلی خدا، اعتراف کرد که از انجام آن ناتوان است. در حالی که همه‌ی الهیاتی که می‌شد آموخت را فراگرفته بود، در بهترین مدارس پرورش یافته بود. اما باز هم هنگامی که... آن ستون آتش آنجا در بوته معلق بود، چه می‌توانست بکند؟ گفت: «حتی نمی‌توانم سخن بگویم. بلی-بلی. خداوندا، من کیستم که باید بروم؟» ملاحظه می‌کنید؟

۱۵۰ «موسی، نعلین خود را درآور. می‌خواهم با تو سخن بگویم. خود را بزدا، حتی از کفش‌هایت. دوباره بر روی زمین هستی. می‌خواهم با تو سخن بگویم.»

۱۵۱ او دیگر یارای سخن گفتن نداشت. سرانجام، یک زندانی برگزیده، یک نبی برگزیده پیدا شد، درست همانند پولس که انتخاب شده بود. موسی به عنوان یک رهاننده برگزیده شده بود. و سرانجام خدا از ظرف برگزیده‌ی خود یک زندانی برای خود ساخته بود. هلولیاه! او تنها هماهنگ با کلام خدا حرکت می‌کرد. «باید بگویم که چه کسی مرا فرستاد؟»

«من هستم.»

«چگونه چنین کاری را انجام دهم؟»

«من با تو خواهم بود.»

۱۵۲ «بله، خداوند، بر حسب کلامت بشود. لبیک.» باشکوه است! و چنین او یک زندانی بود.

۱۵۳ او برخلاف روش فکری خویش گام برداشت. خوب او برای دستور دادن به یک ارتش آموزش دیده بود. «شمشیرها بالا! به راست راست!» برای انجام کارهایی از این دست تربیت شده بود: «آزابه‌ها، همه به صفا! نیزه‌ها، به جلو! آماده باشید!» او چنین نظارت می‌کرد. در چنین راستایی تربیت شده بود.

پس گفت: «من چه چیزی به کار خواهم برد؟»

خدا گفت: «در دست خود چه داری؟»

۱۵۴ «یک عصا.» خدا گاهی اوقات چیزهایی انجام می‌دهد که در نگاه آدمی مضحک می‌نماید. توجه دارید؟ عصا در دست. با ریشی بلند. هشتاد ساله. زنش سوار بر یک قاطر، بچه در بغل. بازوهای نجیفش آویزان بود، با یک عصا. ولی سرش را بالا گرفته بود زیرا به قول خداوند مجهز بود. چرا؟ او سرانجام لنگر انداخته بود.

۱۵۵ دیگر یک زندانی شده بود. «همین که کلام مرا حرکت دهد، حرکت خواهم کرد و بس. جایی که کلام خدا سخن گوید، صحبت خواهم کرد.»

«کجا می‌روی؟»

۱۵۶ «رسالتی در پیش دارم؛ اینکه در برابر فرعون بایستم و با همین عصا به او نشان دهم که خدا مرا فرستاده است.» آمین.

«پس از آن چه کار خواهی کرد؟»

«پس از انجام این کار، خدا خود امر بعدی را فراهم خواهد ساخت.»

۱۵۷ چنین شایسته است. امشب باید تنها یک کار انجام دهید که همان گام آغازین است به سخنی رها شدن و همچون زندانی شدن. دیگر به خود یا چیز دیگر فکر نکنید. باید زندانی محض شد.

۱۵۸ موسی یک زندانی شد و به اقرار خود، از فن بیان بی‌بهره بود. سرانجام هنگامی که خدا او را در دست خود گرفت، او تنها در راستایی که خدا او را بدان سوق می‌داد گام برمی‌داشت. جایی که خدا خود کلام را به موسی می‌بخشید. او می‌دانست که آن کلام الهی بود، پس تسلیم محض کلام می‌شد. و همان‌جا روح‌القدس، خدا موسی را به اراده‌ی الهی یوغ بست.

۱۵۹ او همین کار را با پولس کرد. درست است؟ او پولس را به یوغ بست، همان یهودی دماغ عقابی که با برخورداری از مدارج بالای دانشگاهی همه را به دید حقارت می‌نگریست، اما خدا گفت: «من به او نشان خواهم داد چگونه برای کلام رنج خواهد کشید.» ملاحظه می‌کنید؟ و او...

۱۶۰ و سپس پولس آنجا با دیدن کلام، با ملاحظه‌ی این امر که کلام همان عیسی بود، بی‌درنگ نشست و همین که دستان خویش را برافراشت، یوغ بسته‌ی او شد. مهر

خدا او را به کلام بست و وابسته کرد. «او نام مرا پیش امت‌ها خواهد برد.» و چنین رهسپار شد.

۱۶۱ «موسی، من خدای پدران تو هستم. من خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم. وعده‌ای که به آنها دادم را به یاد آوردم و زمان محقق شدن وعده نزدیک است. مصیبت قوم خود را دیدم. وعده‌ی خویش را به یاد می‌آورم. آمده‌ام تا تو را یوغ نهم. تو آنچه کلام گفت را می‌دانی. تو را یوغ نهاده‌ام تا به آنجا بروی، لجام قدرت بر تو نهادم تا به آنجا رفته و قوم مرا آزاد سازی. و عصایی که در دست داری را به عنوان یک شاهد با خود نگهدار زیرا معجزه‌ای که با آن به انجام رسید را دیدی.» درست همانند داود با یک فلاخن. آیا می‌بینید؟

۱۶۲ یوغ بر خود گرفته راهی شد. سرانجام، خدا مردی فرمانبردار به مهار الهی یافته بود که هیچ جا نمی‌رفت جز اینکه خدا خود او را برانگیخته باشد. ای کاش امروز مردم همین رویکرد را در پیش می‌گرفتند! پس او زندانی خدا بود، زندانی محبت، بسته شده به زنجیر و رشته‌ی محبت، به-به خدا، همان‌طور که پولس به رشته‌ی مهر خدا بسته شده بود.

۱۶۳ درست مانند پولس، هر دو آنها به یک شیوه تربیت شده بودند. چنانکه می‌دانید موسی تربیت شده بود تا بنی‌اسرائیل را با قدرت نظامی رستگار سازد. پولس هم برای کاربرد نیروی معنوی کلیسایی خود در آن روزگار برای آزاد کردن مردم از سیادت رومیان پرورش یافته بود. او در کانون‌های تربیتی معتبر زیر دست غملائیل تربیت شده بود.

۱۶۴ ولی هر دو آنها به بیابان رفتند، بله-آری، و مردانی دگرگون شده برگشتند. هر دو آنها ستون آتش را دیدند. و هر دو آنها نبی بودند. درست است؟ هر دو آنها از انبیا بودند. و آن ستون آتشین هر دو نفر را مخاطب ساخت، این کاملاً درست است، آنها باید مردم را به آزادی سوق می‌دادند. در همین راستا به بیابان رفتند. خانه‌های خود را ترک کرده برای دریافت امر الهی راهی بیابان شدند. برای دریافت خواست و اراده‌ی خدا نزدیکان و هر چیز دیگر را ترک کردند. می‌بینید؟

۱۶۵ هر دو نفر به شیوه‌ای تعلیم یافته بودند اما خدا آنها را دگرگون ساخت. و آنها باید در بست زندانی می‌شدند تا دیگر به شیوه‌ی دلخواه خود عمل نکنند بلکه روش مدنظر خدا را در پیش گرفته، وارد عمل شوند. او دپروز، امروز، و تا ابد همان است.

۱۶۶ آیا ده دقیقه دیگر زمان داریم تا چیزی اضافه کنم؟

۱۶۷ سریع به شخصیت دیگری می‌پردازم. هم اینک یکی دیگر در دیدگان من نقش بست. نامش یوسف است. یوسف فرزندی برگزیده بود. او نمونه‌ای کامل از عیسی مسیح بود. او نبی به دنیا آمد. او نیز یک نبی بود. ملاحظه می‌کنید؟ و یوسف می‌توانست رؤیا ببیند. و هنگامی که پسرپچه‌ای بیش نبود، در مورد خود رؤیایی دید که بر تختی نشسته و برادرانش در مقابل وی تعظیم می‌کنند. ملاحظه می‌کنید؟ اما توجه کنید. او شد... او خود را شخص بزرگی پنداشت. دقت دارید؟ آنها همه...

۱۶۸ اما خدا باید چه کار می‌کرد؟ خدا همان کاری را کرد که با دیگران می‌کند. زیرا موسی یک رهایی‌دهنده بود، پولس یک رهایی‌دهنده بود و پیداست که یوسف هم یک رهایی‌دهنده بود. او مردم خود را از قحطی نجات داد.

۱۶۹ خدا باید چه کاری در مورد او انجام می‌داد؟ او را به زندان انداخت، او را سراسر روانه‌ی زندان کرد. بله، آقا، چنانچه به یاد داشته باشید، برادرانش او را به یک مصری فروخته بودند. او را به فوطیفار فروخته بودند. و فوطیفار به او اندک آزادی داده بود که به زودی از او گرفته شد. سپس او گریان و اشک‌ریزان در سیاهچالی گرفتار شد. خدا باید پای او را می‌بست.

۱۷۰ اینک دقت کنید. اما معتقدم که او همواره در آن موقعیت می‌توانست به یاد آورد که در رؤیا گفته شده بود که بر تخت خواهد نشست و برادرانش در برابر او تعظیم خواهند کرد زیرا از منشا الهی عطای خود آگاه بود. می‌دانست که آن رؤیا محقق خواهد شد.

۱۷۱ ای کاش می‌توانستیم این امر را به یاد داشته باشیم که بر اساس کلام خدا در این روزهای واپسین خدا کلیسا و خاصان خود را خواهد داشت. و اموری که خود نوید را داد به جا خواهد آورد. فرمود که چنین خواهد کرد و ما به آن برهه از زمان رسیده‌ایم. به همان نقطه رسیده‌ایم. خدا می‌کوشد ما را زندانیانی حقیقی بسازد، از ما اشخاصی بسازد که در ریسمان او باشیم.

۱۷۲ شما سرود کهنی که چنین خوانده می‌شود: «و اینجا با خدا تنها هستم» را شنیده‌اید؟ من می‌خواهم با خدا تنها باشم. فکر من از همین الهام گرفته است. خلوت با خدا، بی هیچ چیز دیگر و آنگاه تنها هنگامی که خدا شما را برانگیزد، گام برمی‌دارید. تنها همان کار را می‌کنید که خدا شما را بدان امر می‌کند، چنانکه می‌بینید، همان‌جا که با خدا تنها هستید.

۱۷۳ حال به یاد داشته باشید، یوسف درگیر افکار خود بود. او نیز از دید خود فردی سراسر شکست‌خورده بود. تنها چیزی که می‌دانست و بدان دست یافته بود این بود که کاملاً شکست‌خورده است. او ناکام مانده بود. در موقعیتی قرار گرفته بود که هیچ کس نمی‌خواست به او گوش دهد. او یک زندانی بود. ملاحظه می‌کنید؟ در موقعیتی قرار گرفته بود که بی‌ایمانان باور نمی‌کنند. آیا متوجه منظورم می‌شوید؟ دیگر رسالتش اثربخش نبود. مردم از وی رویگردان بودند. در زندان هیچ توجهی به او نمی‌کردند. رسالتش چه فایده‌ای می‌توانست داشته باشد؟ چه بسا او در زندان ایستاده و برای آنها موعظه می‌کرد ولی آنها راه خود را گرفته و می‌رفتند. ملاحظه می‌کنید؟ اما دیگر یک زندانی شده بود. و خدا او را زندانی نگه داشت تا اینکه چرخ به غلتک افتاد. گفت: «مردی که می‌خواهم اینجاست.» جلال بر خدا! شکست کامل!

۱۷۴ سرانجام خدا در زندان نزد یوسف فرود آمد. درست چنانکه برای پولس شد، چنانکه برای دیگران شد، خدا خود بر وی نزول فرمود. و برای بیرون آوردن یوسف از آن فضا، همان عطایی که او بخشیده بود را به کار بست. درست است. خدا او را از زندان

بیرون آورد. چگونه عمل کرد؟ همین که خدا یوسف را از زندان بیرون آورد، پادشاه او را در رأس قدرت قرار داد در واقع پادشاه که زمام امور را در دست داشت، وی را کنار خویش نشاند. یوسف را از زندان بیرون آوردند و اختیاراتی به او محول شد و تا حدی هر فرمان او لازم‌الاجرا بود. آمین.

۱۷۵ او در زندان که بود همیشه به یاد می‌آورد که برای هدفی به دنیا آمده است. مقدر بود همنشین پادشاه شود. همچنین مقدر بود که دیگران در برابرش زانو زنند. رؤیایش همین را به او گفته بود. آمین. اما پیش از تحقق آن رؤیا باید یک زندانی می‌شد. آمین. و سپس او یک فرمانروا شد. و هنگامی که از زندان بیرون آمد و زندانی کلام خدا شد، تنها می‌توانست آنچه خدا در دهانش می‌گذارد را بازگو کند، پس خدا او را وسیله‌ای برای خود ساخت.

۱۷۶ توجه داشته باشید چنانچه موسی اراده می‌کرد، می‌توانست امیران فرعون را به زنجیر ببندد. «اگر به این کوه بگویید: منتقل شو.» بله-آری، بله-آری. او قدرت داشت امیران فرعون را به زنجیر ببندد. چه آنها شماس، مشایخی، نمایندگان دولتی یا هر چه بودند. همین بس بود که لب باز کند و بگوید: «شما را به زنجیر می‌بندم.» و آنها به زنجیر بسته می‌شدند. چنین بود. چنانچه دوست داشت، می‌توانست با یک سخن این کار را بکند. آمین. جلال بر خدا!

خوب تنها سه دقیقه دیگر دارم تا سخنان خود را جمع‌بندی کنم.

۱۷۷ دیدیم یوسف از زندانی دنیا بودن، تبدیل به زندانی خدا شد. از... همین امر درباره‌ی پولس صدق می‌کند. و موسی نیز همچنین از یک زندانی نسبت به فکرهای خود، تبدیل به زندانی خدا شد. و همین که بیرون آمد، از نیروی خدا برخوردار شده بود. و هنگامی که پولس شد... روزگاری موسی محصور در فکرهای شخصی خود بود ولی از آنها آزاد شد سپس زندانی کلام مسیح شد. تنها به جایی می‌رفت که...

می‌گوید: «مسیح؟»

۱۷۸ «عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت.» پس او درست همچون پولس زندانی مسیح بود.

۱۷۹ به یاد داشته باشید که آنها هر سه نبی بودند. توجه می‌کنید؟ و باید از فکرهای شخصی خود آزاد می‌شدند تا زندانی اراده و طریق‌های خدا می‌شدند.

۱۸۰ و به یاد داریم که او قدرت داشت به امر خود افراد را در بند کند. او قدرت داشت به امر خود باز کند و از بند رها سازد. او می‌توانست بگوید: «من در نام پادشاه خود تو را از بند آزاد می‌کنم.» آمین. فرعون یوسف را پسر خود ساخته بود.

۱۸۱ مسیح از افرادی که زندانی مهر او شدند، پسرانی برای خویش تولید می‌کند. و به آنها قدرتی می‌دهد، همان قدرتی که در خود او بود. یوحنا مقدس ۱۴:۱۲، «هر که به من ایمان آورد»، توجه کنید، «کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد. و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد.» پس فردی که زندانی مهر مسیح شده باشد از جانب پادشاه خود که همانا مسیح است، صاحب قدرت و اختیار می‌شود. آمین. «هرآینه به شما می‌گویم

هرگاه بدین کوه گوید: منتقل شو. و در دل خود شک نداشته باشید بلکه یقین دارید که آنچه گوید می‌شود، هرآنچه گوید را خواهید داشت. اگر در من بمانید و کلام من در شما، اگر یوغ مرا بر خود گیرید.» زیرا او و کلامش یک هستند. «در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه با خدا بود. کلمه جسم شد و میان ما ساکن شد. همان که دیروز، امروز و تا ابد همان است! اگر در من بمانید.» نه اینجا و آنجا، «در من و کلام من در شما، هرآنچه خواهید را بطلبید یا هرآنچه خواهید را بگوید که برای شما کرده خواهد شد.» او قدرت داشت.

۱۸۲ توجه داشته باشید، یوسف باید پیش از برون شدن اصلاح می‌شد، باید ریش او را می‌تراشیدند. باید پیش از ملاقات با پادشاه چیزهایی برگرفته و زوده می‌شد. دقت می‌کنید؟

۱۸۳ بلی گاهی خدا چنین مردم خود را برای اصلاح و پیراستن، زدودن خواست‌های شخصی از وجودشان، خاطر نشان ساختن این امر که دیگر نمی‌توانند میل خود را به جا آورند، بیرون می‌آورد. متوجه منظوم می‌شوید. به بیانی-به بیانی آنها دیگر برای انجام خواسته‌های خود آزاد نیستند. پیش از آنکه اختیارات تام به آنها محول شود و برده‌ی محبت مسیح باشند باید سراپا اصلاح و پیراسته شده و در پی آن نمود یابند. گاهی خدا آنها را به بیابان می‌برد تا چنین آنها را اصلاح کند. و سپس مسح‌شدگان خود را بیرون می‌آورد تا به هدفی که برای آنها تعیین کرده بود، جامه‌ی عمل ببوشاند. منظوم را درک می‌کنید؟

برادران، ما هم اینک در زمان پایانی به سر می‌بریم.

۱۸۴ آنچه خدا در دیگر موارد انجام داد را به یاد داشته باشید. او همواره انسانی را برمی‌گرفت و او را زندانی خود می‌ساخت و از داشته‌هایش جدا می‌کرد. او باید از همه‌ی دانسته‌های خود دست کشیده، آموخته‌های خود و همه چیز را یکسره فراموش می‌کرد تا اراده‌ی خدا را دریابد و خدا را پیروی نماید.

۱۸۵ چنین شخصی دیگر نمی‌تواند همزمان هم پیرو کنش‌های انسانی باشد و هم پیرو خدا. اینها در تضاد هم هستند. نمی‌توان در آن واحد هم راه شرف را در پیش گرفت هم راه غرب را. نمی‌توان همزمان هم به سوی راست رفت هم به سوی چپ. نمی‌توان همزمان هم درست عمل کرد هم نادرست. همزمان نمی‌شود انسان و خدا را پیروی کرد. خیر، آقا. یا شما خدا را پیروی می‌کنید یا پیرو انسان هستید.

۱۸۶ پس چنانچه خدا را پیروی می‌کنید و تسلیم او شده‌اید آنگاه به راستی زندانی خدا خواهید بود، به بیانی زندانی کلام و اراده‌ی خدا. به گفته‌های دیگران اعتنا نمی‌کنید، زندانی آن امر الهی خواهید بود.

۱۸۷ گوش دهید. اینک در روزگار واپسین به سر می‌بریم. در حالی که دقایق پایانی به سرعت رو به پایان است، می‌خواهم در نهایت عزت و احترام مطلبی را عرض کنم. توجه کنید. معتقدم آنچه خدا در این روزهای واپسین انجام خواهد داد و باید انجام دهد، همان یافتن وسیله‌ای برای حصاد است. او باید وسیله‌ای بیابد تا زمین را بکند.

هر مزرعه‌داری هنگام درو باید وسیله‌ای داشته باشد تا با آن درو کند، قطعاً او باید یک داس تیز یا وسیله‌ای دیگر داشته باشد تا غلات را بچیند. و اکنون هنگام حصاد رسیده است.

۱۸۸ خدایا ما را در دستان خود بگیر. ما را غلام محبت خود ساز. ما را همچون وسیله‌ای به کار بر تا برای این زمین ملعون و گنهکار که در آن زندگی می‌کنیم این آگاهی را به ارمغان آوریم که عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۱۸۹ خدایا بگذار من زندانی باشم. اگر همه‌ی برادران مرا رد کنند و اگر همه‌ی دوستان مرا طرد کنند، باز می‌خواهم زندانی عیسی مسیح و کلامش باشم تا روح‌القدس مرا به کلام لجام بزند، تا بینم چگونه روح‌القدس با انجام همان کارهایی که پیش‌تر اخبار کرده بود، کلام را تأیید می‌کند. می‌خواهم زندانی عیسی مسیح باشم.

دعا کنیم.

۱۹۰ امشب در حالی که سرهای خود را خم کرده‌ایم، از خود می‌پرسم که آیا می‌توانیم آرزوی قلبی خود مبنی بر چیز دیگر شدن یا هر آرزوی دیگر که در سر می‌پرورانیم را کنار بگذاریم؟ آیا می‌توانیم چنین کنیم؟

۱۹۱ از خود می‌پرسم آیا در این جمع آقاپسری هست که به پیرامون خود بنگرد و بگوید: «من چنین قصدی دارم، بزرگ که شدم چنین و چنان خواهم بود.» به خود می‌گویم آیا می‌توانی اراده‌ی خدا که در زندگی تو به حرکت درمی‌آید را حس کنی و بگویی: «خیر، نه. خوب، خوب. من-من... اینک آرزوهای شخصی‌ام رخت بر بسته‌اند. در این چند روز روح‌القدس با من صحبت کرده است. من-من-من-من می‌خواهم خود را به خدا بسپارم تا یک وسیله‌ی حصاد در این روزهای واپسین باشم.»

۱۹۲ و تو دخترخانمی که چه بسا آرزو داری روزی خانمی فرهیخته باشی یا-یا شاید یک دختر خانم زیبا یا شاید روزی در هالیوود حرفه‌ای داشته باشی، از خود چنین می‌پرسم که مگر تو نمی‌خواهی همین حالا آرزوی خود را در حضور خدا و کلامش قرار دهی و در زندگی به دعوت خدا گوش جان بسپاری. خدا تو را می‌شناسد، از هویت تو آگاه است.

۱۹۳ از خود می‌پرسم که آیا در این نزدیکی کارگزاری، خادمی یا یک عضو فعال کلیسا هست. من هر از چند گاهی اینجا حاضر می‌شوم. حتی یک سوم عزیزی که امشب اینجا حضور دارند را هم نمی‌شناسم اما من... این گروه کوچکی که اینجا هستند. نمی‌دانم آیا چنین کسی هست که بخواهد بگوید: «به گفته‌های دیگران پروا نمی‌کنم. اینک خدمتگزار خدا هستم. با وجود همه چیز، می‌خواهم کلامش را اعلام کنم. اینک اگر فرقه‌ام مرا طرد کند دیگر برایم مهم نیست، باز هم می‌خواهم در کلام پایداری کنم. من-من چنین خواهم کرد. خواست من همان اراده‌ی خداست. اراده‌ی خدا خواست و اراده‌ی من است. می‌خواهم زندانی عیسی مسیح باشم. به فیض و مدد الهی چنین خواهم کرد.»

۱۹۴ در حالی که سرهای خود را خم کرده‌ایم، در این تأمل کنید. چند نفر امشب چنین آرزویی دارند؟ پس دستان خود را برافرازید. دست من هم برافراشته است. من همه چیز را می‌سپارم. اینک با سرهایی خم شده، اکنون به آهستگی، در حالی که در این امر تأمل می‌کنید، حینی که دعا می‌کنید.

همه چیز را می‌سپارم،

همه چیز را می‌سپارم،

همه چیز را به تو، نجات‌دهنده‌ی متبارک خود،

همه چیز را به تو می‌سپارم.

می‌سپارم...

۱۹۵ به راستی معنای این را دریافتید؟ «می‌خواهم یک زندانی باشم.»

من...

«خداوندا، مرا برگیر. امشب مرا در خانه‌ی آن کوزه‌گر اعظم بگذار. مرا سراسر بشکن و دوباره مرا شکل بده...؟»

... به تو، نجات‌دهنده‌ی متبارک خود،

همه چیز را به تو می‌سپارم.

۱۹۶ ای پدر آسمانی، حینی که آهنگ نواخته می‌شود، فرصت را غنیمت شمرده با قطع سرود برای لحظه‌ای با تو صحبت می‌کنم. در حالی که جماعت در تأمل به سر می‌برند. «همه چیز را به تو می‌سپارم» ای پدر، باشد که چنین کنیم، گویی که این واپسین اقبال ما برای انجام چنین کاری است. بگذار در صداقت حاضر شویم و شایسته و بایسته سر میز خداوند بیاییم، با جامگانی شسته‌شده، با جان‌هایی شسته‌شده، با خواستی شسته‌شده، آرزویی شسته‌شده تا خود را بسپاریم.

۱۹۷ و باشد که خدا کلام خود را برگیرد، ما را با هم به آن امر الهی، همان کلام خدا یوغ بزند. و باشد حینی که صدای بسته شدن یوغ را در قلب‌های خود می‌شنویم، روح‌القدس اینک ما را فروگیرد، «از امشب روی قولت حساب می‌کنم. پس دیگر فکرهای خود را به کار نبر. باشد که افکار من افکار تو باشد. اراده‌ی من همان اراده‌ی تو باشد. من تو را هدایت خواهم کرد.» خدایا، عطا کن که هر یک از ما چنین تجربه‌ی شخصی داشته باشیم.

۱۹۸ این جوانان اینجا نشسته‌اند، دسته‌ای زن و شوهر هستند و دسته‌ای دیگر به عنوان زن و شوهر پیمان زناشویی خواهند بست. در این جمع مردانی پا به سن گذاشته، خادمی کهنه‌کار نشسته‌اند. و خداوندا، برادر نوبل اینجا حاضر است و خود من نیز، دیگر به بالای نردبان زندگی رسیده‌ایم. شمارش روزهای ما دیگر به سر می‌رسد. با احتیاطی بیش از پیش گام برمی‌داریم. به جایی که قدم می‌گذاریم خوب دقت می‌کنیم. از لحاظ بدنی دیگر با همان اطمینانی که در گذشته قدم برمی‌داشتیم، قدم برنمی‌داریم. اما خداوندا، با مشاهده‌ی محو شدن این زندگی فانی، هیچ یک از قدم‌های ما بدون اینکه تو دستان ما را نگیری در اطمینان نیست.

۱۹۹ اکنون، خدایا، ما را برگیر، آیا عنایت می‌کنی؟ قلب‌ها و خواست‌های ما را در دستان خود بگیر و بگذار امشب زندانیان کلام که همانا مسیح است، باشیم. باشد که در این کره‌ی خاکی زندگی خدایسندانه‌ای داشته باشیم. خداوندا، باشد که این خانم‌ها، این زنان جوان، این مردان جوان، پسران و دختران، زندگی خود را بسپارند. و باشد که آرزوی قلبی آنها، همان آرزوی خدمت به عیسی مسیح باشد. و بگذار زندانی فیض و خواست الهی باشیم. خداوندا، این را عطا کن.

۲۰۰ خداوندا، توانایی من تا این حد است. اطمینان دارم که تو این کلمات نامنسجم را به درستی هماهنگ خواهی ساخت. اینجا هوا گرم است و مردم تمایل به شنیدن دارند اما به راستی هوا گرم است. ولی بسیاری از عزیزان حاضر باید به خانه بازگردند و صبح زود سرکار بروند. باشد که چنین بذری در قلب آنان قرار بگیرد: «زندانی.»

۲۰۱ چنین به خانه بازگردند و به همسر خود بگویند، در حالی که آنها... همین عصر یا شامگاه امشب آماده‌اند کنار آنها یا در مقابل یکدیگر، بر روی زانو چنین دعا کنند: «عزیزم، در مورد مبحث امشب چه فکر می‌کنی؟ آیا به راستی آماده‌ایم تا زندانیان مسیح و خواست او شویم یا-یا اینکه باز به میل خود رفتار می‌کنیم؟»

۲۰۲ باشد که مردان جوان و زنان جوان، همه جا، به ویژه عزیزانی که این پیغام را شنیده‌اند، از خود چنین بپرسند، «آیا آماده هستم یک زندانی شوم و از زندگی شخصی خود دست بکشم؟»

۲۰۳ «هرکه جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد اما هرکه به خاطر من جان خود را از دست دهد آن را به دست خواهد آورد.» ای پدر، می‌دانیم چنین است که با زندانی تو شدن، از میان بردن آرزوها و خواست‌ها قلبی خود و دریافتن اراده‌ی تو، از زندگی جاوید برخوردار خواهیم شد. خداوندا، این را عطا کن.

۲۰۴ پس اینک تنها می‌توانم همه چیز را به دستان تو سپارم. باشد که به بار بنشیند و وسیله‌های بزرگ-بزرگی برای درو در روزگار واپسین پدید آورد؛ مردان و زنان، پسران و دختران، بله، مردان و زنان، پسران و دخترانی که تسلیم محض خواست الهی شده، کسانی که به قید عیسی مسیح درآمده‌اند، بله افرادی که به رشته‌ی مهر بی‌کران ایزدی گرفتار شده‌اند. این را در نام فرخنده‌ی او می‌طلبیم.

همه چیز را می‌سپارم،

بباید بایستیم.

همه چیز را می‌سپارم،

همه چیز را به تو، من...؟...

۲۰۵ بباید با چشمانی بسته و دستانی برافراشته این را دوباره بگوییم.

همه چیز را می‌سپارم،

همه چیز را می‌سپارم،

همه چیز را به تو، نجات‌دهنده‌ی متبارک خود،

همه چیز را به تو می‌سپارم.

۲۰۶ پس بیایید اکنون سر خود را خم کنیم ولی قبل از خواندن سرودی که پیش از جدا شدن می‌خوانیم یعنی نام عیسی را با خود بردار، می‌خواهم از-از برادری که اینجا تشریف دارند... نام ایشان را فراموش کرده‌ام. همین‌طور خواهری که شهادت داد که در عالم رؤیا تاریکی بر ایشان فرود می‌آمد، همان خواهری که شفا پیدا کرد. و به خاطر دارید هنگامی که به پشت سر نگاه کرد، آن پرده از میان رفته بود. ایمانش چنین کرد. برادر لطف می‌کنید با دعای خود جلسه را به پایان برسانید؟ و بطلبید که برکات خدا با ما باشد.



زندانی FRS63-0717
(A Prisoner)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر چهارشنبه ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۳ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2023 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS
P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.
www.branham.org